

مقدمه

دین، همزاد بشر بوده و او دینداری، پرستش و گرایش دینی را از روز نخست زندگی، آغاز کرده است. دین ستیزان و طاغوت‌ها هرگز نتوانست دین و خدا پرستی را از صحنه زندگی انسان خارج کند. از این رو، در هر دوره‌ای کوشیده‌اند تا با نفوذ در میان دین‌داران، آنان را دچار تفرقه و تشنّت آرا و عقاید کرده و به فرقه‌ها و مذاهب گوناگون تقسیم کنند، تا بتوانند به مصداق این تز شیطانی و استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» آنان را درگیر «جنگ مذهب» کنند و خود بر گرده آن‌ها سوار شوند!

آشنایی با ادیان و مذاهب، از یکسو ما را در پی‌بردن به حقانیت اسلام ناب محمدی (ص) و پافشاری و استواری بر آن یاری می‌کند و از سوی دیگر، خود گامی است در راه تقریب و تفاهم پیروان ادیان و مذاهب.

بخش اول: ادیان الهی

فصل اول: کلیات

معنای دین

واژه «دین» گرچه عربی است ولی در فرهنگ لغات ملل مختلف به معانی: حکم و قضا، رسم و عادت، شریعت و مذهب است. و در فرهنگ لغات عربی به معنای «جزا، حساب، قانون، شریعت، طاعت» آمده است.

معنای اصطلاحی دین از نظر علامه طباطبایی: «دین، عقاید و دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران (ع) از طرف خدا برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. دانستن این عقاید و انجام این دستورها سبب خوشبختی انسان، در دو جهان است.»

این تعریف مانند بسیاری از تعاریف دیگر، ناظر به دین حق است.

ادیان از دیدگاه قرآن

قرآن کریم برای حضرت نوح (ع) کتاب آسمانی، معرفی نمی‌کند و از کتاب حضرت ابراهیم (ع) تنها «صحف ابراهیم» را نام می‌برد، اما برای سه پیامبر بزرگ دیگر یعنی موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (ص) کتاب‌هایی به نام‌های «تورات»، «انجیل» و «قرآن» بر می‌شمارد، و بارها از تورات و انجیل نام برده، و پیروان ادیان یهودی و مسیحی را «اهل کتاب» می‌داند.

«ما، تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می‌کردند؛ و (همچنین) عالمان و دانشمندان، به این کتاب که به آن‌ها سپرده شده و بر آن، گواه بودند داوری می‌کردند. و به دنبال آن‌ها (: پیامبران پیشین)، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق کرد؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛»

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ..»

وحدت ادیان

باید به این حقیقت، توجه داشت این که در قرآن کریم از ادیان مختلفی، نام برده شده هرگز به معنای وجود ادیان متعدد با آرا و عقاید متفاوت و احیاناً متضاد در اصول و فروع دینیشان نیست که از سوی قرآن کریم مورد تأیید قرار گرفته باشد؛ زیرا بنابر تصریح قرآن، اصل دین که منطبق با فطرت انسان (و فطری انسان) است، از آدم (ع) تا خاتم (ص) یکی بیش نیست، و آن هم اسلام نام دارد. چنان که فرمود:

«انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ... وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«دین، نزد خدا، تنها اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است ... و هر کس جز اسلام، آیین دیگری برای خود برگزیند، از او پذیرفته نیست، و در سرای باقی از زیانکاران خواهد بود»

بر این اساس است که قرآن کریم ابراهیم خلیل (ع) را مسلمان معرفی کرده، و فرمود:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

«ابراهیم، نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود»

در آیه ۱۳ سوره «شوری»، درباره ثبات و وحدت دین خدا که از آدم (ع) تا خاتم (ع) استمرار دارد، چنین آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّى بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...»

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح، توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین خدا را، بر پا دارید و در آن، تفرقه، ایجاد نکنید»

نتیجه ثبات و وحدت دین الهی، این است که ادیان الهی در اصل دیانت که همان اسلام باشد اشتراک داشته و تفاوت آن‌ها تنها در مذاهب و شرایع امت‌ها است؛ زیرا اصل دین که مسأله توحید، وحی، رسالت، عصمت، امامت، عدالت، برزخ، قیامت، سرای آخرت و مفاهیمی از این نوع است، همان خطوط کلی می‌باشد که انسان بر اساس فطرت و سرشت انسانی - الهی‌اش در هر زمان و مکان، و با هر نژاد و قومیتی، خواهان آن است. اما دستورهای جزئی و فروع عملی متناسب با ابعاد طبیعی و مادی آدمی و خصوصیات فردی و قومی افراد به مقتضای زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، تغییر می‌یابند. این فروع جزئی که دلیل پیدایش شرایع گوناگون هستند، نه تنها موجب کثرت در اصل دین نمی‌باشند، بلکه نتیجه همان فطرت ثابت و واحد هستند. براین اساس، در قرآن کریم آن‌جا که محور گفتار، اصول دین یا خطوط کلی فروع آن است چنان که در آیات مربوط به آن ملاحظه کردیم، سخن از تصدیق کتب آسمانی به یکدیگر است، که در واقع نمایانگر تصدیق پیامبران (ع) به یکدیگر می‌باشد. اما آن‌جا که محور گفتار، فروع جزئی دین است سخن از تعدد، تفاوت و تغییر است:»

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ ...»

«برای هر امتی از شما، شریعت و روش خاصی قرار دادیم»

راز این که، قرآن کریم هرگز کلمه «دین» را به صورت جمع «ادیان» به کار نبرده است، بلکه همواره آن را به صورت مفرد، استعمال کرده، همین است که اصول فکری و عملی که پیامبران به آن می‌خوانده‌اند یکی بوده، و همه آن‌ها مردم را به یک شاهراه، هدایت و به سوی یک هدف مقدّس، دعوت می‌کرده‌اند؛ اختلاف شرایع و قوانین جزئی در جوهر و ماهیت این راه که نامش در منطق قرآن «اسلام» است تأثیری نداشته است.

به بیان روشن‌تر، تفاوت آموزش‌های پیامبران (ع) با یکدیگر یا از نوع تفاوت تعلیمات کلاس‌های بالاتر با کلاس‌های پایین‌تر است و یا از نوع تفاوت اجرایی یک اصل کلی در شرایط و اوضاع گوناگون می‌باشد.

پرسش

۱- تعریف دین را بیان کنید. ۲- چرا در قرآن کریم هیچ‌گاه دین با صیغه جمع نیامده است؟ ۳- چرا ادیان در شرایع و مناسک اختلاف دارند؟

فصل دوم: یهود

درباره واژه یهود نوشته‌اند: یهود از فعل «هاد یهود» به معنای «تاب یتوب» یعنی هدایت یافتن از طریق توبه کردن - پس از گوساله ۹ پرستی - است. یا به علت انتساب به «یهودا» فرزند بزرگ حضرت یعقوب به این نام، شهرت یافته‌اند. همچنین یهودیان را «بنی اسرائیل» نیز می‌گویند، و اسرائیل نام یعقوب پیامبر (ع) است؛ پس بنی اسرائیل، یعنی فرزندان یعقوب پیامبر. نیز آن‌ها را «کلیمیان» یا «موسویان» می‌گویند؛ و «کلیم» لقب حضرت موسی (ع) است، چون آن حضرت ملقب به موسی کلیم الله بود، آن هم به خاطر هم سخن شدن با خدا و گفت و گو با اوست؛ و معنای موسویان هم روشن است، و آن یعنی منسوب به حضرت موسی، که هر دو نام، نمایانگر پیروی یهودیان از شریعت حضرت موسی (ع) است.

یهودیان پیوسته اصرار می‌ورزند که پیوندی ناگسستنی میان نژاد، خاک و دین یهود، وجود دارد؛ و بر این اساس، در ادبیات ملی و دینی آن‌ها از «ارض موعود» و سرزمین آبا و اجدادی، سخن می‌رود، که بنا به ادعای آنان کنعان و فلسطین می‌باشد. نیز آن‌ها در طول تاریخ کوشیده و می‌کوشند تا عامل نژاد را در گرایش دینی خود مؤثر، اعلام کنند، و بر اساس این پندار است که از تبلیغ و ارائه مذهب یهودی در میان سایر ملل، پرهیز کرده، و از پذیرش غیر نژاد یهود در دین خود، امتناع ورزیده و می‌ورزند؛ زیرا غیر نژاد یهود را شایسته در آمدن در دین خویش نمی‌دانند! که این خود، دلیل روشنی بر حس برتری جویی و خوی نژادپرستی قوم یهود می‌باشد.

ابراهیم، نیای بزرگ قوم یهود

یهود، پیشینه خود را به حضرت ابراهیم (ع) می‌رسانند. بنا به نقل اخبار کتب یهودیان قبیله ابراهیم نیز روزگاری در کشور بابل (بین النهرین) و در شهری به نام «اور» - واقع در جنوب بین النهرین - که از شهرهای «کلده» بوده، و ظاهراً زادگاه ابراهیم (ع) هم به شمار می‌رود، سکونت اختیار کرده بوده‌اند. پس از مدتی با همسرش سارا (ساره) و برادر زاده‌اش لوط و همراه با قبیله کوچک خود از شهر اور رو به سوی مغرب نهاد، و به شهر «حران» در منتهی الیه سر حد شمالی بیابان عربستان رهسپار می‌گردد و در آن جا هم با پیروان آیین خرافی و بت پرستی و نیز پدیده پرستان، مواجه می‌شود، و چون زمینه اقامت و دعوتش را مناسب ندیده بود، به ناچار به سرزمین کنعان و فلسطین، مهاجرت کرده است. حضرت ابراهیم پس از چندی با همسر و عشیره خود، رهسپار مصر گردید که به سبب نازا بودن زنش سارا، با

کنیزی از اهالی مصر به نام «هاجر» ازدواج کرد و در اثر دعا به درگاه خداوند متعال از او صاحب فرزندی به نام «اسماعیل» شد. در ۱۰۰ سالگی هم در اثر دعای او، ساره حامله شد و «اسحاق»، فرزند دومش نیز به دنیا آمد. از وقایع مهم زندگی حضرت ابراهیم اینکه، او هاجر و اسماعیل را در حجاز رها می‌کند. مطابق روایت تورات، حضرت ابراهیم (ع) در سن ۱۷۵ سالگی وفات می‌کند؛ و رهبری عبرانیان به اسحاق، منتقل می‌شود.

هجرت به مصر

یعقوب، دوازده پسر داشت که ایشان را اسباط (جمع سبط) می‌خوانده‌اند. یوسف یکی از این اسباط دوازده گانه بود، که از کنعان به مصر برده شد؛ و طبق داستان پر ماجرای که هم در تورات آمده و هم در قرآن کریم، سرانجام عزیز مصر گردید. پس از مدتی پدرش یعقوب و فرزندانش به مصر، مهاجرت کرده‌اند؛ و از این زمان بود که فرزندان یعقوب در مصر به «بنی اسرائیل» یعنی پسران اسرائیل (یعقوب) ملقب شده‌اند؛ و دوازده پسر یعقوب، هسته مرکزی این قوم را به وجود آورده‌اند. علت مهاجرت یعقوب و فرزندانش به مصر که در واقع دومین سفر و هجرت یهودیان به آن دیار محسوب می‌شود، قحطی و خشک سالی سختی بود که بر سرزمین کنعان، مستولی شده بود. بنی اسرائیل تا مدت یک قرن و نیم دیگر همچنان در مصر باقی مانده‌اند، و سلاطین مصر (فراعنه) با آن‌ها به خوبی رفتار می‌کردند؛ و با دیگر مصریان، تفاوتی قائل نمی‌شدند. تا این که سرانجام نوبت به یکی از فراعنه مصر به نام «عمسیس» یا «رامسیس دوم» رسید. او مردی ستمگر بود، و به مال و ثروت، حشمت و جاه و نیز کاخ‌ها و بناهای مجلل، توجه خاص داشت. او برای تأمین خواسته‌هایش نیازمند انبوه کارگران و بردگانی بود. از این رو بنی اسرائیل را برای این کارها مناسب دیده؛ و با دامن زدن حس قومیت‌گرایی و ایجاد شکاف و اختلاف میان مصریان اصیل و اسرائیلیان مهاجر، اقوام عبری را از چشم مردم مصر انداخته، و با فراهم کردن زمینه لازم، آنان را به بردگی گرفته، و به کارهای سخت و طاقت فرسا گماشت. بنی اسرائیل برای رهایی از این وضعیت رقت بار و کشنده، دو راه در پیش داشت. یا می‌بایستی انقلابی در درون جامعه مصر بپا کند و یا این که پیشوایی از میان خود بنی اسرائیل برخیزد، و اسباب آزادی آنان را فراهم کند که در نهایت خداوند مهربان، رهبری بزرگ و پیشوایی رهایی بخش (موسی ع) را برای نجات آن‌ها به رسالت، مبعوث کرده بود.

موسی، منجی بزرگ یهودیان

تورات، سفر خروج: «من یهوه هستم، خدای پدرانت، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب». آن‌گاه دستور داد تا موسی (ع) به مصر برود، و بنی اسرائیل را از دست فرعون و کارگزاران ستمگرش نجات دهد.

حضرت موسی (ع) طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل را با شتاب و سرعت هر چه تمامتر به کنار رود نیل آورد، از خدا خواست آب رود، برایشان شکافته شود تا آن‌ها بتوانند از آن بگذرند. به فرمان الهی آب‌های خروشان نیل به تعداد دوازده طایفه بنی اسرائیل، دوازده شعبه شکافته شد. در نتیجه، راه خروج بنی اسرائیل، هموار گردید! و آن‌ها از کوچه‌های خشک قعر رودخانه گذشتند. و پس از خروج آن‌ها بلافاصله آب‌ها به هم متصل شد و فرعون و لشکریانش که همگی در تعقیب بنی اسرائیل به درون رودخانه رسیده بودند، غرق شدند. موسی و هارون، قوم یهود را به سوی صحرای سینا، روانه کرده، و در بیابان «تیه» مستقر ساختند. در حالی که آنان از بیداد و ستم دستگاه جبار فرعون از همه امکانات زندگی و رفاهی، محروم بودند، و حتی آب برای آشامیدن و نانی برای خوردن جهت ادامه حیات نداشتند. از این رو، بهانه‌های بنی اسرائیلی آغاز شد، و اسرائیلیانی که به خاطر سال‌های طولانی رنج و بدبختی و زندگی خفت

بار در مصر، عاجزانه از خداوند خواهان آزادی و رهایی بوده‌اند، اکنون که خداوند از سر لطف و عنایت توسط پیامبرانش موسی و هارون (ع) آن‌ها را رها کنید، چنین شدند که تورات، نقل می‌کند:

«تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا، بر موسی و هارون، شکایت کردند و بنی اسرائیل به آنان گفتند کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیک‌های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم؛ زیرا ما را بر این صحرا بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید! آن گاه خداوند به موسی گفت: من نان از آسمان برای شما فرو فرستم؛ و قوم، رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه!»

آنان این گونه زبان به شکوه و اعتراض گشودند. با این که به گواهی تورات و قرآن کریم خداوند به درخواست حضرت موسی و هارون (ع) «مائده‌های» آسمانی مانند «من» و «سلوا» و غیر آن برای‌شان فرو فرستاد، و چشمه سارها در زیر پای آن‌ها جاری ساخت، و ده‌ها عنایات خاص دیگر، به حدی که اوضاع، بر وفق مراد بنی اسرائیل گردید. اما نه اشتباهی این قوم سرکش و بهانه جو، سیری بردار بود، و نه در خواست‌ها و خواهش‌های آن‌ها پایان‌پذیر و محدود شدنی! از این رو، تقاضاها و درخواست‌های بی‌جای آنان از موسی و هارون (ع) ادامه یافت، که به جا آوردن همه آن‌ها نه به مصلحتشان بود و نه امکان تحقق عقلی و منطقی داشت. یکی از این خواهش‌ها، تقاضای رؤیت خدا با چشم بود که با توجه به این که خداوند، جسم نیست تا با چشم، دیده شود، هر چه موسی و هارون (ع) گفتند که تحقق چنین درخواستی عملی نبوده و محال است، به گوش آن‌ها فرو نرفت. تا سرانجام این تقاضا موجب غضب الهی، و سبب نزول عذاب آسمانی شده بود.

از وقایع مهم، و یا این که مهم‌ترین واقعه و رخداد دوران رسالت حضرت موسی (ع) این بود که به دعوت محبوبش خدای یکتا به کوه طور رود، و دستورها و برنامه‌های دینی‌اش را از سرا پرده غیب، دریافت کند. به این منظور به الهام الهی به بالای کوه رفت؛ و فرامین الهی را که بر (دو طرف) دو لوح منقوش بود، برگرفت و به میان قوم خود، جهت ابلاغ پیام و حیانی رسالت خویش بازگشت، ولی مردم را دید که در میان خود گوساله زرینی را قرار دادند و به رقص و پایکوبی مشغولند. خشمناک شد و لوح‌ها را به زمین انداخت، لوح‌ها شکست و خورد گردید. موسی (ع) گوساله زرین را گرفت و خورد کرد و در آتش انداخت. بار دیگر به کوه طور رفت احکام و فرامین الهی را که در آن دو لوح سنگی مندرج گردیده بود برگرفته و به سوی قومش بازگشت. صندوق عهد - در بردارنده دو لوح سنگی - را که بر روی آن نص میثاق الهی با قوم بنی اسرائیل نقش بسته بود قرار می‌دادند؛ و این صندوق همان «تابوت عهد» یا صندوق تورات بود که در طول تاریخ قوم بنی اسرائیل، نقش مهم و تعیین کننده‌ای داشته است و در واقع سند حقایق دین بهود به شمار می‌رفت.

«حضرت موسی (ع) پس از بازگشت از کوه طور، چون به چادرها نزدیک شد گوساله زرین و بنی اسرائیل را پایکوبان برگرد آن، مشاهده کرد، به خشم آمد و الواح تورات را بر زمین انداخت، گوساله زرین را در آتش افکند و خرد و خاکستر گردانید. سپس جلوی چادرها و خیمه‌های بنی اسرائیل ایستاد و گفت: هر کس که خود را از خدا می‌داند نزد من آید. پس از آن به خدا پرستان دستور داد تا با شمشیر، گوساله پرستان را از میان بردارند.»

بنیان گذار شریعت یهود، حضرت موسی کلیم الرحمن (ع)، پس از عمری تلاش و مبارزه خستگی‌ناپذیر و از جان گذشتگی در راه توحید و یکتاپرستی، سرانجام دعوت حق را لیبیک گفته، و همچون برادر بزرگ‌تر و یار و مددکار صدیق خویش، حضرت هارون (ع) که پیش از او به دیار باقی شتافته بود، به لقای محبوب حقیقی و هم سخن و رازگوی دوران هجران و حرمان خود، خدای یکتای مهربان پیوست.

دوران پادشاهان

پس از حضرت موسی (ع)، «یوشع بن نون» وصی و جانشین او گردید. وی بنی اسرائیل را به سوی کنعان و فلسطین، روانه ساخت. اما آن‌ها نتوانستند به راحتی و با سرعت، وارد شهرهای کنعان شوند؛ زیرا با مقاومت دلیرانه مردم آن نواحی مواجه شدند. به این فکر افتادند که برای تقویت بنیه دفاعی و تمرکز نیروها برای ستیز با دشمنان و حل مشکلات و معضلات اجتماعی خویش، سیستم حکومتی را پایه‌ریزی کنند. بر این اساس از شموئیل که آخرین قاضی از سلسله قضات بنی اسرائیل محسوب می‌شود، خواستند تا شخصی را به عنوان رئیس حکومتی و به اصطلاح، سلطان و پادشاه بر آن‌ها بگمارد. او که تحقق این خواسته را به مصلحت آن‌ها نمی‌دانست در آغاز از انجام آن، سرباز زد، ولی چون آنان بر خواسته خویش اصرار می‌ورزیدند، ناگزیر کسی به نام «شاؤل بن قیس» (طالوت) از اسباط بنیامین (برادرتنی حضرت یوسف (ع))، که جوانی شجاع و دلیر بود را به فرمانروایی بر بنی‌اسرائیل، برگزید. شاؤل، سرانجام در جنگ با فلسطینیان کشته شد.

این دوران که با پادشاهی شاؤل، آغاز گشته بود در تاریخ بنی اسرائیل به نام «دوران پادشاهان» معروف است. در زمان حکومت شاؤل اوضاع سیاسی - اجتماعی بنی اسرائیل تا اندازه‌ای سامان و نظم و انتظام یافت. پس از آن که شاؤل در یکی از این جنگ‌های شدید با برخی اقوام غیر سامی و مهاجم فلسطینی کشته شد، جوان دلاور و خردمندی به نام داوود (ع) به فرمانروایی بنی اسرائیل و کنعانیان برگزیده شد. داوود (ع) پسر «یسا» از اسباط «یهودا» بود، وی نخستین فرمانروای نیرومند و مقتدر بنی اسرائیل به شمار می‌رود، که در حدود سال ۹۷۰ پیش از میلاد مسیح می‌زیسته است. داوود (ع) پس از مبارزات و جنگ‌های سخت، سرانجام توانست شهر حسّاس و مهم «اورشلیم» را به طور کامل تسخیر کند، و آن‌جا را مرکز حکومت خویش گرداند. در دوران حکومت حضرت داوود (ع) ملت یهود، آسایش و آرامش خاطر یافته، و از آن حالت تشّت و پراکندگی به وحدت و اقتدار کامل رسیدند؛ و به این وسیله به دولت آرمانی خویش، دست یافتند. پس از او فرزند خردمند و باکیاست و سیاست او یعنی حضرت سلیمان نبی (ع) بر کرسی حکومت، تکیه زده و رهبری امت یهود را برعهده گرفت.

از اقدامات تاریخی و مهمّ حضرت سلیمان (ع) این بود که بنای معبد بیت المقدس را که شالوده‌اش توسط پدر بزرگوارش حضرت داوود (ع) پایه ریزی شده بود به پایان برد؛ بنای «هیكل» یا همان معبد اورشلیم و بیت المقدس را که بعدها به نام او ثبت گردید و به «معبد سلیمان» شهرت یافت، توسط معماران، مهندسان و هنرمندان فنیقی، آشوری و مصری به طرز با شکوه و مجللی ساخت، و در کنار آن مذبح (قربانگاه) و زائر سراهایی نیز بنا کرد. سلیمان (ع) دستور داد تا صندوق عهد «الواح تورات» را در آن معبد و در داخل حرمی که به همین منظور درست کرده بودند قرار دهند؛ و کسی جز کاهن بزرگ حق ورود به داخل حرم را نداشت که او نیز سالی یک بار می‌توانست داخل شود. این معبد پس از چند قرن به دست بُختنصر، و پس از او توسط رومیان به کلی ویران گردید، و تنها دیوار خرابه‌ای از آن باقی ماند، که

نزد یهودیان به نام «دیوار ندبه» شهرت دارد و از احترام و تقدس خاصی برخوردار است. آن دیوار به این سبب به «دیوار ندبه» شهرت یافته است؛ که همه ساله یهودیان به پای این دیوار خرابه می‌آمدند و گریه و ندبه کرده و می‌کنند.

اسارت قوم یهود

دولت مقتدر سلیمانی پس از حضرت سلیمان (ع) در اثر تفرقه مذهبی و درگیری‌های داخلی رو به ضعف و زبونی نهاد و تجزیه شد. این مسایل موجب گشت تا شاهان بابل به سرزمینشان چشم طمع بدوزند، و در نتیجه یکی از شاهان قلدر و سفاک بابل به نام «نبوکد نصر» یا «بختنصر» حدود قرن ششم پیش از میلاد (۵۹۷ ق. م) به سرزمین «اورشلیم» یورش آورد و پس از تصرف اورشلیم یهودیان آن دیار را به اطاعت خویش وادار کرد. اما آن‌ها از فرمانش سرپیچی کردند. او بار دیگر، بیت المقدس را محاصره و پس از کشتار بی رحمانه، آن جا را فتح کرد و پس از غارت خزائن سلطنتی را به یغما برد و بیش از ده هزار تن از ثروتمندان و صنعتگران و بلکه همه کسانی که از مهارت و هنری برخوردار بودند را به اسارت گرفته و به بابل برد!

بختنصر فردی از میان بنی اسرائیل را به عنوان نماینده حکومت خویش بر بقایای قوم که بیشتر آن‌ها را افراد ناتوان و پیران، تشکیل می‌دادند گماشت. حدود ۱۰ سال بعد، حاکم دست نشانده اورشلیم با کمک فرمانروای مصر و فراهم کردن قدرت و قوای حکومتی، خود مختاری و استقلال خود را به بختنصر اعلام کرد. این بار نیز بختنصر با قوای بسیار مجهزتری به قصد قتل عام و نابودی یهودیان به سرزمین شان حمله کرد. اورشلیم و دیگر مناطق یهودی نشین را تصرف و ویران کرده، بسیاری از مردم را کشت. مراکز دینی و مذهبی آنان را به کلی نابود ساخت. صندوق عهد، مشتمل بر نسخه‌های اصلی الواح تورات در این یورش وحشیانه، مفقود گردید. این واقعه را مورخان به سال ۵۸۶ پیش از میلاد، ثبت کرده‌اند. افراد باقیمانده یهود، جملگی اسیر و به بابل برده شدند.

حدود نیم قرن، دوران اسارت و بردگی یهودیان در بابل، طول کشید، در حالی که آنان نه کتب مذهبی داشتند و نه معبدی برای عبادت، و نه خانه و کاشانه مستقلی و نیز نه احترام و عزتی، دیگر از آن سرزمین آباد فلسطین و شکوه دوران سلیمان جز یاد و خاطره‌ای نمانده بود! تا این که پس از گذشت حدود پنجاه سال سرانجام به سال ۵۳۸ پیش از میلاد مسیح، کوروش پادشاه مقتدر هخامنشی ایران به بابل، حمله ور شد، و توانست سلطنت کلدانیان را منقرض و بابل را فتح کرده، اسیران یهودی را از اسارت و بردگی برهاند، گروهی از آن‌ها به سرزمین «ایرن» مهاجرت کردند، و تحت تأثیر برخی از تعالیم آیین ایرانیان آن روز یعنی «زرتشت» قرار گرفتند. اما گروه دیگری از آنان در همان بابل، باقی ماندند. و گروهی هم به فلسطین بازگشتند. کوروش شخصی به نام عزرا (غدیر)، که از عالمان برجسته بود و نزد یهودیان احترام والایی داشت را به سرپرستی آن‌ها برگزید؛ و به او اجازه داده بود تا بار دیگر کتاب‌های مذهبی یهود را بنویسد و معابدشان را بنا کند.

در انتظار مسیح موعود (ع)

بنابر پیشگویی و نوید پیامبران و کاهنان، ظهور یک مصلح و منجی الهی فاتح را انتظار می‌کشیدند. دل‌های بنی اسرائیل از عشق به مسیح موعود (ع) لبریز بود؛ و در برابر حاکمان ستمگر، همواره چشم به راه آمدن چنین رهبر رهایی بخش بوده‌اند. نوید آمدن مسیح نجات بخش در برخی کتب عهد عتیق آمده است. اما با این وصف آن گاه که عیسی مسیح (ع) ظهور کرد و دعوت خویش را آشکار ساخت. و اساس تعالیم خویش را بر موعظه و اندرز و پرهیز از خشونت و دشمنی، استوار ساخته، و همگی را به محبت و دوستی فرا خوانده با مخالفت و اعتراض شدید یهودیان، مواجه گشت.

زیرا آن‌ها چنین مسیحی را انتظار نمی‌کشیدند و چنین انتظاری هم از او نداشته‌اند. بلکه آن‌ها مسیحی را انتظار می‌کشیدند که وقتی آمد همچون شاهان گذشته بنی اسرائیل بر تخت شاهی و اریکه قدرت سیاسی، تکیه زند و آن اقتدار و سیطره دیرینه آن‌ها را دیگر بار احیا کند. این بود که آنان به مواعظ، پندها و اندرزهای حکیمانه و انسان ساز آن پیامبر بزرگ الهی، دل نسپردند. کاهنان و رؤسای قبایل یهود به مهدور الدّم بودن آن حضرت، فتوا داده، و حاکم رومی فلسطین را تحریک کردند تا او را به دار آویخت.

پیدایش صهیونیسم

«صهیونیسم» یا «صهیونیزم»، گرفته شده از واژه «صهیون» به معنای کوه خشک یا پر آفتاب، نام تپه‌ای بلند در جنوب شرقی شهر قدس است که در کتاب تورات به عنوان شهر داوود تعریف شده است؛ و دارای آثار و اماکن مذهبی و تاریخی گوناگونی بوده است. در بعضی از افسانه‌های یهودیان آمده که منجی قوم یهود، پس از ظهور از این کوه، قدرت مطلقه آنان را بر تمام اقوام و ملل جهان گسترش داده، مستقر خواهد ساخت.

پدیده صهیونیسم به رغم ادّعی برخی از منابع با تشکیل نخستین کنگره علنی و رسمی صهیونیست‌ها در شهر «بال» سوئیس در سال ۱۲۷۶ هجری شمسی (۱۸۹۷ م) به وجود نیامده است. بلکه بذره‌های عملی و اولیه آن مدّت‌ها پیش از ورود این واژه به جهان سیاست، پاشیده شده بود؛ و کنگره بال زمان، آغاز علنی شدن فعالیت صهیونیسم به شمار می‌رود.

بنا به نقل برخی منابع تاریخی، آن گاه که حضرت داوود (ع) قلعه‌ای را که بر تپه صهیون بود، فتح کرد، بنایی را برای صندوق عهد «الواح تورات» در آن برپا کرد. ولی پس از ویرانی بیت المقدّس در سال ۷۰ میلادی و انقراض دولت و ملت یهود، یهودیان آواره شهرها و نقاط مختلف دنیا که همواره در آرزوی استقرار مجدّد در سرزمین فلسطین بوده‌اند، نام «صهیون» را شعار خود قرار داده، و برای احیای مجد و عظمت دیرینه یهود، خود را «صهیونی» خوانده‌اند.

متون مقدس یهود؛ عهد عتیق یا مهم‌ترین متون دینی یهود

عهد عتیق، مهم‌ترین متون دینی یهود است. عهد عتیق، دارای ۳۹ کتاب است، که از نظر موضوع به سه بخش عمده، تقسیم می‌شود:

بخش نخست:

بخش تاریخی عهد عتیق با کتاب «تورات» و کتاب تورات با «سِفَر پیدایش» آغاز می‌شود. آفرینش جهان، داستان آدم و حوّا و خوردن از درخت معرفت نیک و بد، نیز اخراج آنان از «باغ عدن» (از باغ‌های دنیا)، داستان فرزندان آدم، طوفان نوح (ع)، حوادث مربوط به حضرت ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یوسف (ع) در این سفر آمده است. چهار سفر بعدی، سیره حضرت موسی (ع) و تاریخ بنی اسرائیل را شرح می‌دهد. این سیره، تولد، بعثت، هجرت (خروج از مصر حدود سال ۱۲۹۰ پیش از میلاد)، تشکیل حکومت و رحلت آن حضرت را شامل می‌شود. بسیاری از احکام و قوانین، ضمن عباراتی منسوب به وحی در این چهار سفر، وجود دارد.

به عقیده یهودیان و مسیحیان، مؤلف اسفار پنج گانه تورات، حضرت موسی (ع) است. تاریخ بنی اسرائیل از زمان یوشع (ع) جانشین حضرت موسی (ع) در «صحیفه یوشع» ادامه می‌یابد.

بخش دوم:

این بخش، مشتمل بر پنج کتاب است

- ۱- 1- کتاب ایوب (شامل بخش‌های ابتلا، صبر و بی‌صبری آن حضرت)
- ۲- 2- کتاب مزامیر (زبور داوود پیامبر (ع)، مجموعه ۱۵۰ قطعه مناجات)
- ۳- 3- کتاب امثال سلیمان نبی (ع) (کلمات حکمت‌آمیز)
- ۴- 4- کتاب جامعه اسم مستعار حضرت سلیمان، مشتمل بر نگرش بدبینانه به جهان
- ۵- 5- (کتاب غزل‌های سلیمان (اشعار عاشقانه منسوب به آن حضرت)، که در کتاب اول پادشاهان، باب ۱۱ آن وجود دارد.

بخش سوم:

پیشگویی‌های انبیا: بخش پیشگویی‌های انبیا، در بردارنده هشدارها و تهدیداتی درباره سرنوشت بنی اسرائیل است. برای فهمیدن این پیشگویی‌ها خواننده باید از جریان‌های آن زمان، کاملاً آگاه باشد. این بخش، دارای ۱۷ کتاب است.

تدوین تلمود

کتاب عهد عتیق از حیث اعتبار و قداست، مقام اول را نزد یهودیان دارا می‌باشد، ولی متون دینی و کتب مذهبی دیگری هم وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها مجموعه بزرگ «تلمود» است. توضیح آن که پس از خرابی شهر اورشلیم (بیت المقدس) به دست لشکریان «تیتوس» رومی، گروهی از احبار و راویان یهود گریختند و در اطراف فلسطین (از جمله در جلیله) به تشکیل محافل دینی و مذهبی همّت گماشتند. این گونه محافل دینی را به زبان عبری «مدراش» یعنی «مدرسه» یا «دار التعلیم» نامیدند. دانشمندان و احبار یهودی، اخبار، روایات و احادیث شفاهی که بعد از نزول تورات تا آن روزگار به طور پراکنده نزد آن‌ها موجود بود را گردآوری کردند و کتابی به نام «میشناه»، یعنی المثنی (نسخه ثانی تورات) به وجود آوردند. این کار تا سال حدود ۲۲۰ میلادی ادامه داشت. در تدوین میشناه، صد و پنجاه تن از عالمان یهود، شرکت داشتند. آنان ابواب مختلف فقهی را مانند نماز، روزه، احکام ازدواج و طلاق، احکام حقوق جزا، مسائل طهارت، نجاست، احکام مربوط به نذر و قربانی‌ها و غیر آن را در ۶ جلد تدوین کردند.

به موازات گروه نخست که به اطراف فلسطین، پراکنده شده بودند، گروهی دیگر از احبار و ربّانیون یهود به بابل، هجرت کردند. این گروه نیز مطالعات خود را در زمینه ترجمه و تفسیر تورات در مجموعه دیگری گرد آوردند و آن را به زبان «آرامی» که زبان رایج آن روزگار بابل بود نوشتند، و نامش را «گمارا» گذاردند. گمارا که به زبان آرامی به معنای «تکمله» است در واقع، متمم میشناه بود. سپس دو مجموعه میشناه و گمارا، را با هم تلفیق کردند و آن را به زبان عبری «تلمود» یعنی «تعلیم» نام نهادند. تلمود در واقع، دائرة المعارفی است که مجموعه کاملی از اصول، فروع، احکام، سنن، تاریخ و ادبیات قوم یهود را شامل می‌شود

مجموع مسائل تلمود، نزدیک به چهار هزار مسأله از مسائل دینی در تفسیر متون عهد عتیق و کتب موجود در آن است.

اسلام در عین حال که اصل کیش و آیین یهود و نیز کتاب دینی آن «تورات» را از طرف خدا و بر حق می‌داند، و همچنین بنیان‌گذار شریعت یهود «موسی (ع)» را از پیامبران بزرگ «اولوالعزم» می‌شناسد، ولی معتقد است که کتاب

عهد عتیق به شکلی که اکنون دیده می‌شود تحریف شده، و از متون اصلی و وحیانی آن (اگر نگوییم در بیشتر مسائل) بسیار فاصله گرفته، و حتی در برخی مسائل به ضد آن تبدیل شده است. توضیح آن که از آیات قرآن کریم بر می‌آید گر چه مطالب صحیح و حقایق زیادی در تورات فعلی وجود دارد که به جرأت می‌توان گفت که از مفاد وحیانی و یا مواظ و اندرزهای حکیمانه پیامبران بنی اسرائیل می‌توانند باشند، ولی در برابر این بخش از سخنان حق و درست، سخنان ناصواب و خلاف واقع موجود در آن، که نه با عقل و منطق سازگار است و نه با علم و دانش، آن قدر فراوان است که برای هر خواننده‌ای که از کمترین آگاهی و شناخت نسبت به مسائل اخلاقی، بدیهیات عقلی و داده‌های علمی روز هم برخوردار باشد به آسانی، آشکار می‌شود.

معتقدات دینی یهود

برخی از این اعتقادات را در این جا بیاوریم؛

نویسندگان کتاب جهان مذهبی پس از نقل این اعتقاد نامه‌ها، می‌نویسند: به این ترتیب در جهت تقلیل تفکرات و اصول اعتقادی دین یهود به هسته مرکزی و یا جوهر ذاتی خویش، کوشش‌های بسیاری به عمل آمده، اما هنوز هیچ گونه توافقی اصیل و موثقی به دست نیامده است. بعدها نیز تقسیم یا تفرق مذهب یهود به سه گروه و فرقه: اصلاح گرا، محافظه کار و ارتودوکس، تقریباً هر گونه توافقی در این زمینه را غیر ممکن ساخت. این‌ها همه شواهد روشنی است بر آنکه یهودیان، دارای معتقدات دینی متفنن مشترکی که مورد قبول همه گروه‌های یهودی باشد، نیستند.

احکام دین یهود

چنان که در فرامین ده گانه آمده، پرستش خدای یکتا، و به باطل نام نبردن «یَهُوَه» یعنی خدا، احترام به پدر و مادر، و نیز حرمت نهادن تعطیلی روز شنبه بر یهودیان، واجب و لازم الاجرا شمرده شده، و از آن طرف، قتل، زنا، دزدی، شهادت به دروغ، بت پرستی و آزار همسایگان، بر آن‌ها حرام گشته است.

همچنین طبق احکام دینی یهود، نماز و روزه بر آن‌ها واجب است. یهودیان در شبانه روز، سه بار به سوی شهر مقدس و مذهبی بیت المقدس، نماز می‌گذارند. بر هر یهودی واجب است که در صورت امکان، سالی دو بار بیت المقدس را زیارت کرده، و یک هفته در آن جا مقیم باشد. نیز بنا بر دستورهای دینی یهودیان، روزه‌های گوناگونی در دین یهود، وجود داشته، و دارد. از جمله، روزه کفارَه (برای شستن گناهان) که یک روز است؛ روزه دو روزه، سه روزه، یک هفته، بیست و یک روز و چهل روز. یهودیان، توجه خاصی به ادای قربانی‌های خونین در مراسم مختلف دارند. آن‌ها ازدواج با غیریهودی را حرام می‌دانند. سنت ختنه کردن را واجب می‌شمارند آن را هشت روز پس از تولد نوزاد، انجام می‌دهند. تکالیف دینی را از سیزده سالگی، واجب می‌دانند. مراسم ازدواج را در معابد، انجام می‌دهند. محل عبادت خود را «کنیسه» می‌نامند. آنان عصر روز جمعه برای عبادت به کنیسه می‌روند و خود را برای آسایش روز سبت که از غروب جمعه، آغاز می‌شود آماده می‌کنند. روز شنبه را کار نمی‌کنند، و کسی را هم به کاری نمی‌گمارند. یهودیان از خوردن گوشت حیواناتی که در دینشان تحریم شده، مانند گوشت خوک، پرهیز می‌کنند. ذبیحه غیر یهودی را نمی‌خورند.

مناسک و آداب دینی

مناسک، آداب و مراسم دینی یهود، زیاد است، که در این جا آن‌ها را به دو قسمت آداب و «مراسم متفرقه» و «اعیاد یهود»، تقسیم کرده، و به شرح برخی از مهم‌ترین شان می‌پردازیم:

۱- زیارت یک هفته‌ای بیت المقدس، تعطیل عمومی روز شنبه و عمل قربانی است.

۲- اعیاد یهود از تعالیم دینی مهم دیگر یهود، مراسم اعیاد مذهبی است.

علاوه بر روز شنبه، مهم‌ترین اعیاد یهود عبارتند از :

عید فصح: که آن را عید فطر هم می‌گویند، و در میان مسیحیان به «عید پاک» معروف است. این عید، همه ساله در بهار، اواسط ماه «نیسان رومی» بین فروردین و اردیبهشت واقع می‌شود. این عید که به مناسبت سالگرد آزادی بنی اسرائیل از مصر، برگزار می‌شود.

عید شابوعوت، یا عید هفته‌ها: این عید، پنجاه روز پس از عید فصح، و منطبق با هنگام برداشت محصول کشاورزی در ماه خرداد است که به مناسبت نزول «احکام عشره» در کوه طور، در صحرای سینا برپا می‌گردد.

عید کپور: این عید ۱۰ روز بعد از آغاز سال شمسی یهود، برپا می‌شود، و به مناسبت کفاره گناهان در آن روز، روزه بزرگ (روزه کفاره) می‌گیرند و از گناهان، توبه می‌کنند.

پرسش

- ۱- یهودیان سلسله نسب خود را به چه کسی می‌رسانند؟ ۳- مهم‌ترین اقدام حضرت داود و سلیمان (ع) چه بود؟
- ۴- یهودیان توسط چه کسی قتل عام و اسیر و توسط چه کسی آزاد و رها شدند؟ ۵- آیا یهودیان با حضرت عیسی مسیح (ع) همراهی کردند؟ چرا؟ ۶- واژه صهیونیسم چیست؟ و در چه تاریخی مطرح شد؟ ۷- مهم‌ترین متون دینی یهود چیست و دارای چند کتاب است؟ ۸- یهوه کیست؟ ۹- آیا در دین یهود نماز و روزه وجود دارد؟ دو تا از آن را نام ببرید؟ ۱۰- چند تا از اعیاد یهودیان را نام ببرید.

فصل سوم: مسیحیت

واژه مسیحیت

مسیحیت، از واژه مسیح، روشن‌ترین لقب حضرت عیسی (ع) گرفته، و برای آن معانی متعددی ذکر شده است؛ ولی دو معنای زیر از همه، مشهورتر و مستعمل‌تر است:

الف- مسیح، مأخوذ از ماشیح است که واژه عبری و به معنای مسح و تدهین شده می‌باشد؛ زیرا یهودیان بر اساس یک سنت دیرینه، رهبران بزرگ سیاسی - اجتماعی و سلاطین را طی مراسمی با روغنی مقدس، مسح می‌کرده‌اند، تا به این وسیله، آنان تقدس و حرمتی والا یافته و واجب‌الاطاعة گردند. اما حضرت عیسی (ع) را مجازاً مسیح خوانده‌اند؛ زیرا توسط کسی با روغن، مسح نشده بود.

ب- مسیح (ماشیح) به معنای ناجی (نجات دهنده) است؛ زیرا که آمدنش را پیامبران بنی اسرائیل به ویژه حضرت یحیی (ع) به ملت یهود، نوید می‌دادند، هر چند بعد از ظهور به مخالفت و دشمنی با آن حضرت پرداخته، و پیامبری‌اش را از اساس مورد انکار قرار دادند.

اما علت این که آیین مسیحیت را «کیش نصارا یا نصرانی» گویند، یکی آن است که چون حضرت عیسی (ع) در شهر «ناصره» در فلسطین اقامت گزیده بود، که به همین مناسبت او را «عیسی نصری» نیز می‌نامند، آیین او را، هم نصارا

یا نصرانی گویند. یا این که مراد از آن، مسیحیان بی‌پیرایه و خالی از انحرافی بوده باشد که در پیروی از حضرت عیسی (ع) و یاری رساندن دین خدا هیچ گونه درنگ و دروغی نکرده و تردیدی به خود راه نداده‌اند؛ و آنان به تصریح قرآن کریم، گروه واصحاب خاص حضرت عیسی (حواریون) بوده‌اند، که در پاسخ دعوت پیامبرشان مبنی بر یاری رساندن (دین) خدا گفتند:

ما یاوران خدا (و پیروان راستین دین او) هستیم

«قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ...»

مروری بر زندگانی عیسی (ع)

دوران زندگی پیش از بعثت

بر اساس روایات «اناجیل اربعه» که مورد قبول عموم مسیحیان است عیسی (ع) در اواخر دوران حکومت «هرود کبیر» پادشاه دست نشانده اسرائیل و حدود چهار سال پیش از تاریخی که به اشتباه، مبدأ تاریخ میلادی گردیده است، در شهری به نام «بیت لحم» در جنوب اورشلیم زاده شد؛ زیرا یوسف، نجار و مریم عذرا، نامزد وی به قصد انجام سرشماری اجباری که از سوی حاکم رومی، اعلام شده بود، از محل اقامت خود شهر «ناصره» به بیت لحم آمده بودند و چون بر اثر کثرت جمعیت، جایی برای اقامت نیافته بودند، ناچار در طوبله‌ای مسکن گزیده و شب را در آن جا گذرانیده‌اند. در همان شب بود که حضرت عیسی مسیح (ع) از مادرش به دنیا آمده بود. چند روز پس از سرشماری، یوسف نجار به همراه مریم و نوزادش به شهر ناصره، بازگشته‌اند. از سرگذشت دوران کودکی و نوجوانی حضرت عیسی (ع) چندان اطلاع دقیق و درستی در دست نیست. همین قدر نوشته‌اند که پس از تولد عیسی (ع) مادرش مریم و پدر خوانده‌اش یوسف برای مصون ماندن نوزاد از خطر جانی که از سوی هرود حاکم رومی فلسطین او را تهدید می‌کرد، وی را به مصر برده، و چند سالی در آن جا به سر برده‌اند. پس از مرگ هرود به نواحی جلیل بازگشته و در شهر ناصره مسکن گزیده‌اند. همچنین نوشته‌اند که چون یوسف در شهر ناصره به شغل نجاری، اشتغال داشت، عیسی نیز پس از فراگیری این حرفه نزد او به نجاری اشتغال ورزیده است.

در این جا یادآوری دو نکته ضروری است:

۱- به تصریح انجیل، حضرت عیسی (ع) از مادری باکره و شوهر نکرده به دنیا آمده است. با این حال در جملات آغازین همین انجیل متی (جملات ۱-۱۷) آمده که سلسله نیاکان عیسی (ع) توسط پدرش (یوسف نجار) به داوود می‌رسد، و می‌گوید: یعقوب، یوسف - شوهر مریم - را آورد که عیسی - مسمی به مسیح - از او متولد شد. این تناقض آشکار، یک مورد از موارد فراوانی است که در کتاب مقدس، وجود دارد، که همگی تأییدی بر صحت ادعای نویسندگان و پژوهشگران در تردید جدی درباره کتاب مقدس و بی اعتبار دانستن آن از حیث سندیت و قطعیت تاریخی است.

۲- آنچه در این جملات انجیل و جملات دیگر آن درباره حضرت مریم (س) و فرزند بزرگوار او حضرت عیسی مسیح (ع) آمده با آنچه قرآن کریم درباره آن‌ها گفته کاملاً متفاوت است؛ زیرا در جملات یاد شده حضرت مریم (س) نه به عنوان بانوی برگزیده خدا و سرور زنان عصر خویش - که حتی به گواهی قرآن کریم خداوند، حضرت زکریای پیامبر (ع) را مأمور حفظ و سرپرستی او کرده است، - بلکه به عنوان یک زن معمولی که همراه یوسف نجار برای سرشماری به منطقه‌ای دور، اعزام می‌شود؛ و در آغل حیوانی، فرزند بزرگوارش عیسی مسیح (ع) را به دنیا می‌آورد!

دوره جوانی:

از دوران جوانی حضرت عیسی (ع) تا سی سالگی نیز اطلاعات چندان دقیق و زیادی در دست نیست. از این رو، پژوهشگران، دوره جوانی آن حضرت تا سی سالگی را سال‌های «سکوت و خاموشی» عمر او نام نهاده‌اند.

آغاز بعثت

مسیحیان می‌گویند حضرت یحیی، که از پیامبران زاهد یهود بود مردم را در کنار رود «اردن» موعظه می‌کرد و آمدن «مسیح» را به آن‌ها بشارت می‌داد. وی از مردم می‌خواست که توبه کنند و دست از گناه بردارند. شیوه کار وی چنین بود که پس از فراخواندن مردم به توبه، آنان را که دعوت او را پذیرا شده و مهیای توبه کردن می‌گشتند، در رود اردن، غسل می‌داد. البته غسل او دارای آداب مخصوصی بود که به «غسل تعمید» شهرت دارد؛ و به همین سبب حضرت یحیی را «یحیای تعمید دهنده» لقب داده‌اند.

عیسی نیز از «جلیل» نزد یحیی آمده تا توسط او غسل تعمید داده شود. ولی یحیی به او گفت: این منم که باید از تو تعمید بگیرم. اما عیسی (ع) گفت: مرا تعمید بده، چون با این کار، دستور خدا را انجام می‌دهم؛ یحیی پذیرفت، و او را غسل تعمید داد. پس از تعمید، همان لحظه که عیسی از آب، بیرون آمد، مکاشفه‌ای عجیب به وی دست داد. به این نحو که طبق نقل انجیل، آسمان به رویش گشوده شد و روح خدا (جبرئیل) را دید که همچون کبوتری شتابان به سویش در حرکت است. در این هنگام ندایی از آسمان به گوشش رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم! این مکاشفه و مکالمه غیبی، آغاز رسالت حضرت عیسی مسیح (ع) به شمار می‌رود. پس از این مکاشفه، آن حضرت، به بیابان‌های اردن رفت و به ریاضت، روزه داری و عبادت معبود خویش پرداخت و نیز درباره رسالت خطیر و وظیفه سنگینی که از این پس در زمینه هدایت خلق و اصلاح جامعه بر عهده‌اش نهاده شده بود به تفکر، مشغول گردید. به روایت منابع مسیحی، دوران ریاضت، روزه داری، تفکر و مراقبت عیسی (ع) در بیابان‌ها، مدت چهل روز طول کشید، که به دوره اربعین «چله» شهرت دارد.

پیامبر بنی اسرائیل

بنابر روایت اناجیل، عیسی (ع) پس از سپری کردن دوره کوتاه ریاضت چهل روزه در بیابان‌های اردن، به شهر جلیل بازگشت، و دعوت خود را به طور رسمی آغاز کرده و به موعظه مردم پرداخت. او نیز بشارت می‌داد که وقت، تمام شد و ملکوت آسمان، نزدیک است؛ پس توبه کنید و به بشارت انجیل، ایمان بیاورید. سخنان الهی که او بر زبان می‌آورد آن چنان با معنویت و پرجاذبه بود که در نفوس مستعد، موجب تحول عمیق روحی، ایمان و اطمینان می‌شد. از این رو، پس از هر سخنرانی و موعظه، جمع کثیری بی‌درنگ، با ایمان به گفته‌هایش به آیین او می‌گرویدند. از جمله ایمان آوردگان نخستین به عیسی (ع)، چهار تن به نام‌های شمعون (پطرس)، اندریاس، یعقوب و یوحنا، از ماهیگیران کنار دریا می‌باشند که پس از شنیدن مواعظ عیسی بلافاصله به او ایمان آورده، دام‌های خویش را رها کردند و به دنبال آن حضرت، راه افتادند. این چهار تن، جزو کسانی به شمار می‌روند که به عنوان حواریون حضرت عیسی، شهرت دارند. او «کفرناحوم» را به عنوان مرکز فعالیت‌های تبلیغی و دعوت خویش برگزیده بود.

حضرت عیسی مسیح (ع) به عنوان پیامبر بنی اسرائیل، تعالیم خود را ابتدا، در روز سبت (شنبه) در کنیسه‌ها و معابد یهود، شروع کرد و خود را پیامبر خدا، معرفی می‌کرد، و شاگردان و معاصرانش نیز او را پیامبری بزرگ می‌دانستند؛ اما بر خلاف مسیحیان (و مسلمانان) که حضرت عیسی (ع) را همان مسیح موعود و پیامبری بزرگ از سلسله پیامبران بنی

اسرائیل می‌دانند، یهودیان، نه تنها عیسی را «مسیح موعود» ندانسته و نمی‌دانند بلکه حتی پیامبری او را نیز قبول نداشته و ندارند. این، در حالی بود که آن حضرت از همان آغاز، رسالت خود را متوجه بنی اسرائیل می‌دانست و در شهرها و روستاهای آنان به تبلیغ آیین موسوی و شفا دادن بیماران می‌پرداخت. حضرت عیسی مسیح (ع) در موعظه‌ای بر روی کوه، رسالت خود را که در درجه نخست هدایت بنی اسرائیل، تبیین و تکمیل تورات و کتب آسمانی پیشین بوده است، چنین بیان می‌دارد: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم ...» قرآن کریم نیز حضرت عیسی (ع) را پیامبر بنی اسرائیل معرفی می‌کند که برای حل اختلاف یهودیان، اصلاح دین یهود، برداشتن برخی تحریم‌هایی که از قبل در میان آنان وجود داشته است و نیز تبیین و تفسیر درست تورات و انجیل به رسالت، مبعوث شده است.

بشارت به ملکوت آسمان

بنابر روایات مسیحیان یکی از برنامه‌های تبلیغی حضرت عیسی (ع) و پیش از او حضرت یحیی (ع) «بشارت به ملکوت آسمان» بوده است. چنان که انجیل درباره یحیی (ع) آورده که هنگام موعظه به مردم می‌گفت: «توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان، نزدیک است.»

توضیح آن که از دیدگاه بنی اسرائیل، «ملکوت آسمان» گونه‌ای حکومت الهی بود که آرمان دینی هر شهروند یهودی به شمار می‌رفت.

منشأ پیدایش چنین اعتقادی:

در مقاطعی از تاریخ حیات ملی - مذهبی خود در سایه حکومت الهی پیامبران و رهبران دینی با عنوان «پادشاهان» دادگر و قدرتمند، تجربه کرده، و تجدید چنین دورانی، را در سر می‌پرورانده‌اند.

دیگر، پیشگویی پیامبران و رهبران دینی بنی اسرائیل، به ویژه «اشعیای نبی» مبنی بر ظهور «مسیح موعود» و منجی آسمانی، که آن‌ها از او به «ملکوت آسمان» یاد می‌کنند.

از این رو، حضرت عیسی مسیح (ع) تا زمانی که به عنوان پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل و رهبری از رهبران دینی از نزدیک شدن «ملکوت آسمان» سخن گفته و از آن پیشگویی می‌کرد، مشکلی با یهودیان نداشته، و پذیرش پیام دعوت او نیز بر آن‌ها آسان بوده است؛ زیرا یهودیان بر این باور بوده‌اند که عیسی همان «مسیح موعود» مورد انتظارشان بوده و به عنوان یک پادشاه از سلسله پادشاهان مقتدر یهود همچون داوود و سلیمان، ظاهر خواهد شد و برای تشکیل دولت و حکومت مورد دل خواه آن‌ها و تحقق «آرمانشهر خدایی» اقدام خواهد کرد! اما از آن هنگام که دانستند وی نه تنها آرزوی آن‌ها برای قیام یک «مسیح فاتح» را بر نمی‌آورد، بلکه بر ضد ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتارهای ناپسند آنان به ویژه کاهنان و رؤسای قبایل مذهبی یهود، به ستیز نیز برخاسته است، مخالفت و دشمنی با او را اشکار کرده، و در صد نابودی او بر آمده‌اند.

حواریون

تبلیغ، تعلیم و موعظه‌های عیسی (ع) باعث شد گروهی از یهود و غیر یهود به او ایمان آورند. او از میان ایمان آوردندگان ۱۲ نفر را به شاگردی و هم نشینی خود برگزید که همواره با او بودند و سخنان او را شنیده و کردار او رفتار او را با چشم می‌دیدند تا تعالیم او را در جهان سراسر، منتشر سازند. این دوازده تن را «حواریون»، لقب داده‌اند و

مسیحیان آن‌ها را «رسولان» می‌دانند؛ و طبق مندرجات کتاب رسولان، انتشار مسیحیت توسط آن‌ها انجام گرفته است. اسامی آن‌ها عبارت است از:

- ۱- شمعون (معروف به پطرس) ۲- اندریاس (برادر پطرس) ۳- یعقوب (پسر زبَدی) ۴- یوحنا (برادر یعقوب) ۵- فیلیپ (فلیپس) ۶- یَرْتُولَمَا (بارقوله) ۷- توما ۸- مَتَّا (باجگیر معروف) ۹- یعقوب (پسر حلفی) ۱۰- تَدَّی (لبی) ۱۱- شمعون قانونی ۱۲- یهودای اسخریوطی

هر چند نظر انجیل درباره حواریون، ضدّ و نقیض بوده و از لغزش آنان حتّی پطرس رئیس حواریون، و بلکه مورد انکار قرار دادن عیسی (ع) توسط آنان خبر داده است، ولی قرآن کریم، حواریون را - صرف نظر از نام و نشان آنان به ترتیبی که در انجیل آمده است - می‌ستاید و آن‌ها را در ایمان و اعتقادشان و نیز وفاداری نسبت به عیسی (ع) ثابت و استوار، معرفی می‌کند:

«وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ... قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»

(به خاطر آور) زمانی را که به حواریون، وحی (الهام) کردیم که: «به من و فرستاده‌ام ایمان بیاورید!» آن‌ها گفتند: «ایمان آوریم، و گواه باش که ما مسلمانیم!» ... (هنگامی که عیسی از بنی اسرائیل، احساس کفر (و مخالفت) کرده)، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریون (شاگردان مخصوص او) گفتند: «ما، یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم.

این آیات به روشنی از ایمان و اعتقاد پایدار و راستین حواریون عیسی (ع) و نیز وفاداری شان نسبت به عیسی مسیح (ع) و نصرت و یاری دین خدا به دست آن‌ها خبر می‌دهد؛ و اگر چنان نمی‌بود، قرآن چنین نمی‌گفت!

دعوت به مبارزه و مقاومت

بر خلاف این پندار نادرست درباره حضرت مسیح (ع) که او اصلاً اهل مبارزه و ستیز حتّی با دشمنان سرسخت و ستمگر نبوده، بنا بر آن چه در همین انجیل کنونی آمده، آن حضرت همچون سایر رهبران راستین و بزرگ دینی و الهی هم مظهر رحمت و مغفرت الهی بود و هم مظهر قهر و غضب او. حتی هنگامی که تعقیب و دستگیری حضرت مسیح (ع) قطعی و نزدیک شد و دانست که با وی همچون یک مجرم، رفتار خواهند کرد، برای دفاع مسلحانه، آخرین تلاش خود را کرد، اما پاسخ مساعدی نشنید.

صلیب

می‌دانیم که مسیحیان به نشانه مصلوب شدن عیسی مسیح (ع) در راه گناهان بشر، صلیبی به گردن می‌آویزند. اما از انجیل، بر می‌آید که خود حضرت عیسی (ع) بارها گفته بود که پیرو واقعی او کسی است که «صلیب خود» را بردارد و به دنبال من بیاید؛ «... هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.» «هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید» از این سخنان می‌توان به روشنی دریافت که سابقه آویختن نشان صلیب، به دوران زندگی آن حضرت، بر می‌گردد، و نباید آن را نشانه مصلوب شدن او

دانست بلکه این سنت باید به «انکارخویشتن» و اعلام آمادگی برای فداکاری و ایثار تا سر حد شهادت در راه خدا تفسیر شود.

نزول انجیل؟

همچنین، تصریح حضرت عیسی (ع) بر این که: «لازم است انجیل، اول بر تمامی امت‌ها موعظه شود»، خود گواهِ روشنی است بر این که آن حضرت همان طور که قرآن کریم بارها تصریح کرده، دارای کتاب آسمانی به نام انجیل بوده است. در نتیجه، ادعای مسیحیان کنونی مبنی بر نفی هر گونه کتاب آسمانی برای حضرت عیسی (ع) و نازل نشدن چنین کتابی بر آن حضرت، کاملاً بی اساس است.

آغاز دشمنی و مخالفت با عیسی مسیح (ع)

تا هنگامی که عیسی مسیح (ع) تنها به موعظه می‌پرداخت با او کاری نداشتند ولی آن گاه که حمله به روحانیون و کهنه یهود را آغاز کرد و کارهای خلاف اخلاقی و بدعت گذاری‌های آنان به ویژه دوفرقه «فریسیان» و «کاتبان» را مورد استیضاح و اعتراض قرار داد با او به دشمنی و مخالفت جدی پرداختند. سپس آن حضرت، لحن سخن خویش را تغییر داده و خطاب به کاتبان و فریسیان می‌فرماید: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ واز روی ریا، نماز را طویل می‌کنید. اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید.»

دستگیری و محاکمه عیسی (ع)

روحانیان یهود در یافتند که عیسی تنها واعظ انقلابی نیست، بلکه مصلحی اجتماعی، آشتی‌ناپذیر و غیر قابل انعطاف نیز می‌باشد. از این رو، تصمیم بر دستگیری و از بین بردنش گرفتند؛ و برای اجرای نقشه شوم خود، یهودای اسخریوطی را که از شاگردان عیسی بود رشوه دادند تا در زمانی مناسب و مقتضی او را به کسانی که به قصد دستگیری وی می‌روند بشناساند. عیسی (ع) شب آخر (شب دستگیری) در باغی در اورشلیم بود که سربازان رومی به آن جا تاخته و یهودای اسخریوطی طبق قرار معهود، عیسی را بوسید تا رومیان مردی را که در طلبش بودند، بشناسند، پس او را گرفته و به عالی‌ترین شورای دینی و قضایی یهود تحویل دادند و در نهایت عیسی (ع) به اتهام اعتقادی و سیاسی از سوی آن دادگاه، محاکمه شد.

عیسی بر صلیب

بنا بر مدارک مسیحیت، سرانجام شورای عالی یهود «سنهدرین» حضرت عیسی مسیح (ع) را به اتهام این که خود را پسر خدا، معرفی کرده بود، کافر شناخته و محکوم به مرگ کرد. برای اجرای حکم، او را تسلیم پیلاتس حاکم رومی فلسطین کردند. پیلاتس، کوشش فراوان کرد تا بتواند آن حضرت را از مرگ برهاند و به جای او دزدی را به صلیب بکشاند. اما روحانیان یهود زیر بار نرفتند و بر مجازات اعدام عیسی، پا می‌فشاردند.

طرفداران عیسی (ع) همه او را ترک گفتند جز چند تن از زنان که تا دقیق آخر، همراه او بودند و به حالش می‌گریستند. عیسی (ع) برای مردم، دعا کرد و گفت: «ای پدر! اینان را ببامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» مطابق منابع مسیحی، این جنایت (مصلوب کردن عیسی) در یکی از روزهای عید فصح (پانزدهم ماه نisan یهودی) و به احتمال قوی، بین سال‌های ۲۹-۳۰ میلادی به همراه دو تن دزد جانی در بیرون شهر اورشلیم انجام شد. روز سوم پس از کشته شدن، آن حضرت دوباره زندگی یافت و از قبر برخاست و خود را به مادر خود و جمعی از حواریون در اورشلیم،

ظاهر ساخت، و آنان را از حیات خود اطمینان بخشید. مدت چهل روز در این جهان، میان پیروانش زندگی کرد و حواریون را برای نشر و تبلیغ دین خود، مأمور فرمود. سپس به آسمان، صعود کرد.

اما قرآن کریم، این ادعا را که عیسی (ع) بردار، کشته شده و دوباره زنده شده و به آسمان رفت - به شرحی که در بالا آمد - قبول ندارد و کشته شدنش را مردود اعلام داشته و فرمود:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.»

و گفتارشان که: «ما مسیح عیسی پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند و نه بردار آویختند؛ بلکه امر بر آنها مشتبه شد؛ و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، در شک هستند و به آن، علم ندارند و تنها از گمان و ظن، پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند! بلکه خداوند، او را به سوی خود بالا برد، او، توانا و حکیم است.

انتشار و رسمیت مسیحیت

طبق روایات مسیحی پس از به دار آویختن عیسی (ع) شاگردان وی با عشق و علاقه فراوان به تبلیغ دین او پرداختند. این گروه که نخستین بار در شهر انطاکیه - در آسیای صغیر، ترکیه کنونی - آنها را نصرانی نامیدند، همه یهودیانی بودند از پیروان حضرت عیسی (ع) و بدون این که روش جدید خود را دین تازه‌ای بخوانند، خود را مفسران حقیقی کتاب عهد عتیق و دین یهود می دانستند؛ با این تفاوت که این‌ها بر امر توبه از گناه و محبت به هم‌نوع و امید نجات بشر، تأکید بیشتری داشتند، و کم‌کم گفتارهای منسوب به حضرت عیسی (ع) را هم جمع آوری کردند. این بود که آیین مسیحیت که در آغاز به قصد اصلاح دین یهود، پدید آمده بود، رفته رفته از حدود تنگنای نژادی و قومی، بیرون آمد و به صورت یک دین مستقل، خودنمایی کرد، گرچه فرقه مسیحیان یهودی، به شدت مورد اذیت و آزار روحانیان یهودی قرار داشتند، ولی انتظار رجعت عیسی (ع) موجب می‌گشت تا آنان تمام سختی‌ها را تحمل کنند، و نیز برای تبلیغ و انتشار آیین جدید به سرزمین‌های روم، مسافرت کنند. کسانی که دین مسیح را می‌پذیرفتند، دو دسته بودند: دسته نخست کسانی بودند که به زبان عبری، سخن می‌گفتند. دسته دیگر، مردمی که زبانشان یونانی بود و در خارج از سرزمین فلسطین، سکونت داشتند و تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار داشتند. مسیحیان اولیه، محافل و مجامع دینی خود را همان کنیسه - که در زبان آرامی به معنای انجمن است - می‌خواندند. اما به تدریج این مجمع در مواردی با کنیسه تفاوت پیدا کرد، و شکل و عنوان مستقلی متناسب با فرهنگ و آداب مسیحی و مسیحیان به خود گرفت.

کتاب مقدس مسیحیت

چنان که پیشتر گذشت «عهدین» نام دو کتاب مقدس دینی یهودیان و مسیحیان، یعنی تورات و انجیل است، که مجموع این دو، نزد مسیحیان، به عنوان «کتاب مقدس» معتبر و مورد احترام می‌باشد؛ زیرا بر خلاف یهودیان که حضرت عیسی مسیح (ع) و آیین و کتاب دینی او «انجیل» را قبول ندارند، عیسویان و مسیحیان، کتاب دینی یهودیان (تورات) را قبول داشته، و از آن به عنوان «عهد عتیق» یا پیمان کهن، یاد می‌کنند، در برابر، «انجیل» را «عهد جدید» یا پیمان نو می‌نامند.

معرفی عهد جدید

عهد جدید «انجیل» یا به تعبیر رساتر «اناجیل» مشتمل بر کتاب‌هایی است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند. مسیحیان، با این که در مورد تعداد کتاب‌های رسمی عهد عتیق، اختلاف دارند، اما در مورد کتاب‌های رسمی عهد جدید، اتفاق نظر پیدا کرده و عهد جدید واحدی را پذیرفته‌اند. بنابر اظهار برخی نویسندگان مسیحی، گرچه نسخه خطی برخی از کتاب‌های عهد جدید به قرن اول میلادی مربوط می‌شود، ولی رسمیت مجموعه عهد جدید در فاصله سال‌های ۱۵۰-۲۰۰ میلادی تعیین گردیده و مسیحیان از آن زمان به آن‌ها معتقد شده‌اند. همه کتاب‌های عهد جدید به زبان یونانی، نگاشته شده است. در گذشته برخی از مردم، معتقد بودند که انجیل متی به زبان «آرامی» که عیسی مسیح و شاگردانش به آن سخن می‌گفتند، تحریر شده، اما به نظر می‌رسد که شواهد تاریخی یا لغوی برای چنین نظریه‌ای وجود ندارد.

چهار کتاب آغازین عهد جدید «انجیل» خوانده می‌شوند.

بعد از اینکه عیسی به عقیده مسیحیان، حدود سال سی ام میلادی وفات یافت و پیش از نوشته شدن اناجیل، یک سنت شفاهی وجود داشت. هنگامی که مسیحیان نخستین برای عبادت، گرد می‌آمدند، آن خاطرات، نقل می‌شد. اندک اندک این منقولات شکل مشخصی یافت و بر حجم آن افزوده گردید. هر یک از مؤلفان اناجیل (که انجیل نگار نامیده می‌شوند) بر جوانب خاصی از زندگی و پیام عیسی، تمرکز یافته و آن را با اوضاع و احوال قومی که آن انجیل خاص برای آن‌ها تألیف شده، تطبیق داده است. بر این اساس، انجیل نگاران، نخستین عالمان الهیات در جامعه مسیحیت هستند.

عهد جدید، ۲۷ کتاب دارد که از نظر موضوع به چهار بخش، تقسیم می‌شود:

بخش اول: زندگی نامه و سخنان حضرت عیسی مسیح (ع):

گروه زیادی از یاران و پیروان عیسی مسیح به نوشتن سیره آن حضرت پرداختند؛ و نوشته‌هایی به وجود آمد که بعدها انجیل خوانده شد. (این نظریه نهایی جامعه مسیحی دنیاست که بر آن اجماع دارند) سپس چهار انجیل از این انجیل‌ها رسمیت یافت، و اناجیل دیگر با عنوان «کتاب‌های جعلی عهد جدید» یا «اپوکریفای عهد جدید» از جامعه مسیحی برچیده شده، و جزو کتب ضالّه و کفرآمیز اعلام، و خواندن آن‌ها هم ممنوع و حرام گردید. همه مسیحیان همیشه و همه جا معتقد بوده و هستند که اناجیل کنونی زندگی نامه و سخنان حضرت عیسی مسیح (ع) است که چهار تن به نام‌های: متی، مرقس، لوقا و یوحنا آن‌ها را نوشته‌اند. نویسندگان انجیل اول و چهارم (به عقیده مسیحیان پیرو کلیسا) از حواریون و نویسندگان دو انجیل دیگر از حواری حواریون، معرفی شده‌اند. میان سه انجیل اول، یعنی انجیل متی، مرقس و لوقا، هماهنگی وجود دارد، به این جهت آن‌ها را (اناجیل هم‌نوا) می‌نامند. ولی انجیل چهارم (یوحنا) به خاطر هماهنگ نبودن با آن‌ها، هم‌نوا نامیده نمی‌شود.

بنابراین، بخش نخست، مشتمل بر چهار انجیل به شرح زیر است: انجیل متی - انجیل مرقس - انجیل لوقا - انجیل یوحنا

بخش دوم: زندگی نامه و سخنان مبلغان صدر مسیحیت و در شرح حال رسولان و مبلغان صدر مسیحیت بویژه پولس است

بخش سوم: نامه‌های رسولان

برخی از رسولان، نامه‌هایی به جوامع و افراد مسیحی عصر خود نوشته‌اند، و آن نامه‌ها (رساله‌ها) به تدریج، اهمیت پیدا کرده و به «عهد جدید» راه یافته است. این بخش (بخش سوم) مشتمل بر ۲۱ نامه است.

بخش چهارم: مکاشفه یوحنا (کتاب رؤیا)

این بخش که تنها یک کتاب به نام «مکاشفه یوحنا رسول» دارد و دارای ۲۱ باب است، آخرین بخش از کتاب مقدس مسیحیان (عهد جدید) و از نظر تفسیر، دشوارترین قسمت آن است. کتاب یاد شده دارای رموز پیچیده و دشواری است که نویسنده عمداً آن‌ها را مورد استفاده قرار داده تا همگان، توان درک آن را نداشته باشند.

اعتقادات اساسی مسیحیت

۱- کتاب مقدس و الهام :

مسیحیان معتقدند که خدا، کتاب مقدس را به وسیله الهامات روح القدس، تألیف کرده و برای این منظور، مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آن‌ها برانگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواست نوشته‌اند. براساس این اعتقاد - که اعتقاد بیشتر مسیحیان کنونی است - نه نویسندگان کتاب‌های مقدس، معصوم از گناه و خطایند و نه این که مسیحیان، اعتقاد به عصمت لفظی کتاب مقدس دارند.

۲- وحی:

نظر اسلام این است که وحی، مجموعه پیام‌های آسمانی ابلاغی به پیامبران به ویژه پیامبر خاتم (ص) را گویند که عمدتاً به صورت مستقیم و توسط پیک وحی که فرشته‌ای به نام «جبرئیل» است، ارسال شد؛ «اما نظر مسیحیان درباره وحی، مانند دیدگاه مسلمانان یکسان و یکنواخت نبوده، و نظریات متفاوت و تعریف‌های گوناگونی از وحی، ارائه داده‌اند. آنان دو دیدگاه عمده درباره وحی دارند، که عبارت است از:

الف - دیدگاه زبانی، که در آن خداوند از طریق برقراری ارتباط با کاتبان کتب مقدس به آن‌ها مفاد وحیانی - که همین متون مذهبی موجود باشد - را الهام و القا کرده است.

ب - دیدگاه حضوری و فعلی، که از سوی متکلمان و مصلحان دینی و متفکران جدید مسیحی و به جای دیدگاه گفتاری و زبانی و یا «کلمة الله» به جای «کلام خدا» مطرح شده است. بر اساس این دیدگاه، مفاد وحیانی به معنای مجموعه ارزش‌ها و حقایق غیبی نیست که به پیامبر، القا شده باشد، بلکه حضور خداست که از طریق تأثیر گذاری در تاریخ، وارد قلمرو و تجربه بشر می‌گردد.

وحی واقعی، عیسی مسیح به عنوان «کلمه الله» است نه کلام الهی. بنابراین، تعریف وحی طبق این دیدگاه چنین است که؛ خدا ذات خود را (از طریق فرستادن عیسی مسیح) در تاریخ بشر، وحی کرده و مکشوف ساخت، و کتاب مقدس، تفسیر (و گزارش) این وحی ذاتی و نیز روشنگر آن است. شواهد حال نشان می‌دهد که مسیحیت جدید در راستای الوهیت بخشی عیسی چنین تفسیری از وحی، ارائه کرده است.

۳- گناه نخستین و مسأله فدا

یکی از عقاید مشهور در آیین مسیحیت، مسأله گناه اولیّه و فداست، به عقیده مسیحیان، آدم و حوّا با خوردن از شجره منهیه، مرتکب گناه و از بهشت، رانده شدند. گناه آنان به فرزندان شان سرایت کرد و سبب گناه کاری جلی و ذاتی آنان گردید؛ و چون کیفر دادن و جاوید ساختن همه آنها در عذاب با رحمت الهی، منافات دارد، از همین رو، خداوند عیسی مسیح (خدای متجسد) را فرستاد تا بر صلیب، فدای آدمیان گردد و با فدا شدن او، گناه نخستین از دامن فرزندان آدم و حوّا، زدوده شود. پس عیسی (ع) با فدا شدنش کفّاره گناهان بشر شد و موجبات نجات آنان را فراهم کرد. موضوع گناه اولیه و فدا، گرچه جزو معتقدات مسیحی است، ولی در اناجیل چهارگانه نیامده و مسیحیان نیز اذعان دارند که عیسی به این امر، اشاره‌ای نکرده است.

۴- عیسای نجات بخش

معتقدند که عیسی در حیات دوباره و رستاخیزش، «بشارت» و مژده رهایی و نجات بشر از گناهی که دامنگیر همه جهانیان است را فراهم کرده؛ یعنی گناه یا گناهی که هیچ کس به تنهایی مسئول آن نیست (گناه جهان)، ولی با این حال اثر آن در اجتماع و حیات اجتماعی بشر، مشهود بوده و محیط اجتماعی بشر از آغاز آلوده به چنین گناهی و متأثر از آن است. اگر بر صلیب شدن و مردن عیسی، موجب زدودن گناه اولیه از دامن آدمیان شد، رستاخیز و زنده شدن دوباره‌اش، «بشارت» به نجات آدمی از مرگ و نیستی و گناه اجتماعی و جهانی و نیز مژده رحمت و محبت الهی را به ارمغان آورده است.

۵- تجسد

به لحاظ تاریخی، یکی از بنیادی‌ترین اصول ایمان مسیحی، تجسد یا تجسم بوده و می‌باشد؛ یعنی اعتقاد به این که خداوند در شخص عیسی مسیح، تبدیل به بشر شد؛ خصوصاً اعتقاد بر این بوده است که عیسی هم کاملاً بشر بوده و هم کاملاً خدا. اما این عقیده نیز از سوی بسیاری از پیروان آیین مسیح، رفته رفته مورد اعتراض وانکار، واقع شده و حتی امکان وقوع آن را هم قابل قبول ندانسته‌اند.

۶- خدا

یکی از معتقدات اساسی مسیحیان، اعتقاد به خدای یکتاست. آنان خود را یکی از سه گروه منسوب به ابراهیم خلیل - در کنار یهودیت و اسلام - می‌دانند که به خدای واحد - به بیانی که می‌آید - ایمان دارند. مسیحیان خدا را «پدر» می‌خوانند و این عنوان را از یهود، وام گرفته‌اند. یهود، خدا را «پدر» خود و قوم خود را «پسر خدا» می‌نامند. عیسی به این عنوان (پدر) رنگ عاطفی و خانوادگی خاصی بخشیده و به شاگردان خود گفته است او را «اباً» بنامند. این واژه سریانی، بار صمیمیت و محبت دارد و مانند واژه‌هایی است که کودکان برای صدا زدن پدر خود به کار می‌برند.

۷- سه گانگی (توحید مسیحی)

مهم‌ترین معتقدات مسیحیان و در عین حال پیچیده‌ترین آنها مسأله «تثلیث» و سه گانه پرستی است که آنها مدعی‌اند در حالی که ذات خدا، سه تا، ولی یکی است و این سه گانگی ذات، به وحدانیت او هم خدش‌های وارد نمی‌کند! اما چگونه می‌توان سه گانه، یگانه شود و در حالی که سه خدا است، یکی بیش نیست؟!

تثلیث، توجیه عقلانی ندارد: ایراد اساسی بر تثلیث، این است که توجیه عقلانی ندارد و از راه عقل، قابل درک و اثبات نیست. مسیحیان مدعی اند که «تثلیث راز پنهانی است، و تنها از راه دل و احساس درونی باید به آن پی برد» ولی حقیقت این است که مسأله تثلیث آن قدر پیچیده و غیر قابل فهم و تفهیم است که نه از راه عقل و برهان، قابل درک و بیان است و نه از راه دل و شهود درون!

زیرا یا باید بپذیرند که «تثلیث و سه گانه بودن خدا، واقعیت خارجی دارد» که در این صورت ادعای وحدت و یگانگی خدا، تناقض گویی آشکار بوده و به حکم عقل، باطل است؛ زیرا نمی توان پذیرفت چیزی که در واقع سه چیز است در همان حال، یک چیز باشد؟ یا این که بگویند «تثلیث» واقعیت ندارد و فقط یک تئوری است.

نفی و ابطال تثلیث در قرآن کریم

قرآن کریم نیز در آیات زیادی پس از نقل عقاید شرک آمیز یهودیان و مسیحیان به نفی و ابطال آن ها تصریح و تأکید ورزیده است :

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. » (مائده / ۷۳)

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا » (نساء / ۱۷۱)

آن ها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست بر ندارد، عذاب دردناکی به کافران آن ها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید.

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (وزیاده روی) نکنید! و درباره خدا، غیر از حق نگویند! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم، القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابراین، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویند: «خداوند سه گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خداوند، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است از این که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان ها و در زمین است؛ و خداوند برای تدبیر و سرپرستی آن ها کافی است.

آداب و رسوم

هر فرد مسیحی مؤمنی در طول زندگی، از تولد تا مرگ، می باید هفت شعار یا رسم خاص دینی را به جای آورد، که آن شعائر مقدس، در مورد فرقه پروتستان ها به پنج شعار، تقلیل پیدا می کند.

این آیین های هفتگانه و یا فروع دین مسیح، عبارتند از:

- ۱- غسل تعمید و نام گذاری هر کودک مسیحی پس از تولد، به وسیله کشیش. هنگام تعمید - هر نوع که باشد - کشیش این عبارت را که از آخر انجیل متی اقتباس شده، می خواند: «تو را به نام پدر، پسر و روح القدس، تعمید می دهم»
- ۲- تأیید میثاق: کودک تعمید یافته، چون به سن بلوغ رسیده باید نزد کشیش رفته و میثاق خود را تأیید کند و ایمان قلبی خود را در حضور کشیش، اعتراف کرده و رسماً وارد دین مسیح شود.

۳- توبه و اقرار به گناه (این مراسم را پروتستان‌ها قبول ندارند): هر شخص مسیحی به ویژه کاتولیک‌ها باید طی تشریفاتى به حضور کشیش رفته و به گناهان خود، اعتراف و از آن‌ها توبه کند.

۴- ازدواج: هر مرد و زن مسیحی، هنگام ازدواج باید طی تشریفاتى در کلیسا با حضور کشیش، پیمان عقد ازدواج خود را منعقد سازند.

۵- تدهین (روغن مالی به بیماران) (این رسم را نیز پروتستان‌ها قبول ندارند): تدهین، این‌گونه است که کشیش بیماران به ویژه در شرف مرگ را با روغن زیتون مقدس، تدهین کرده و روغن بر بدن او می‌مالد و برای آمرزش وی دعای مخصوصی می‌خواند.

۶- سازمان روحانی کلیسا: مجموع سلسله مراتب روحانیت در آیین مسیح برای غالب مسیحیان به ویژه کاتولیک‌ها مورد احترام بوده و از حرمت و تقدس خاصی نزد آنان برخوردارند. مشهورترین عناوین روحانیان مسیحی به ترتیب عبارتند از: پاپ، کاردینال، شماس، کشیش و اسقف. البته سه تایی اخیر بیشتر نمودار درجات روحانیان مسیحی اند تا عنوان آن‌ها.

۷- عشای ربّانی؛ یکی از اساسی‌ترین شعائر دینی - عبادی مسیحیت است، و در عین حال یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردانش در شب پیش از مرگ اوست. عیسی در آن شام، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود! - البته به اعتقاد مسیحیان - به شاگردان داد تا بخورند و بنوشند. از این رو، مسیحیان به یاد شام آخر عیسی مسیح، در مراسم خاصی جمع می‌شوند و از دست کشیش، قطعه نانی گرفته و تناول می‌کنند و جام شرابی می‌نوشند؛ نان به منزله گوشت و شراب همچون خون عیسی است. آنها این‌گونه معتقد می‌شوند که گوشت و خون عیسی، جزو وجود آن‌ها شده است. دو عنصر اساسی در همه مراسم، ثابت است: یکی خواندن دو یا سه قطعه از کتاب مقدس و دیگری خوردن قربانی مقدس. علاوه بر خواندن کتاب مقدس و خوردن قربانی، همخوانی، دعا و شکر به درگاه خدا برقرار می‌شود.

کلیسا و پیشینه آن

متمایزترین نهاد دینی مسیحیت، کلیساست. گرچه سرآغاز ایجاد کلیسا چندان روشن نیست و از حدود دو هزار سال پیش که تاریخ مسیحیت، آغاز شده، همواره حضور چشمگیر داشته است. این نهاد در چارچوب اعتقادات یهودی به وجود آمده و در آغاز نظریات و رویه‌های یهودی را نیز پذیرا شد. آنچه مسلم است این که حضرت عیسی (ع) خود در صدد بنیان گذاشتن کلیسا نبوده، گرچه در انجیل متی (باب ۱۶، جمله ۱۸ و باب ۱۸ و جمله ۱۷) واژه کلیسا به کار رفته است ولی در این که این واژه دقیقاً همان چیزی باشد که از دهان حضرت عیسی، بیرون آمده باشد، شک و تردید وجود دارد.

فرقه‌های معروف مسیحی

فرقه‌هایی که در تاریخ مسیحیت پدید آمدند بسیارند، ولی در این میان، سه فرقه مذهبی از همه فرق مهم‌تر و معروف‌ترند، که عبارتند از: کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان (پروتستانت). در این جا به اختصار به توضیح سه فرقه یاد شده می‌پردازیم:

۱- **مذهب کاتولیک:** اولین و مهم‌ترین فرقه مذهبی مسیحی است، که تا پیش از ظهور مذهب ارتودوکس، یگانه مذهب حاکم بر جهان مسیحیت بوده و پس از پیدایش مذهب ارتودوکس در روم شرقی، به روم غربی اختصاص یافت. واژه کاتولیک برای نخستین بار در سال ۱۶۰ میلادی به کار رفت تا کلیسای جامع و عمومی مسیحیت را از بعضی شعب آن که تازه تأسیس شده بودند، تشخیص دهند. پیروان این فرقه در مناطق مختلف مسیحی نشین دنیا پراکنده‌اند ولی عمدتاً در مناطق لاتین نشین، ایرلند، آلمان جنوبی و مناطق مدیترانه‌ای به سر می‌برند. مرکز فرقه کاتولیک در «واتیکان» در شهر «رم» ایتالیا است و در رأس آن «پاپ» قرار دارد. کاتولیک‌ها بر آنند که نماینده حقیقی کلیسای مسیح هستند و برای خود، تقدس روحانی و قدمت ولایت قائلند. آن‌ها همچنین بر این باورند که عیسی (ع) انجمن مرئی را که همین کلیسا است تأسیس کرده و پاپ، جانشین پطرس مقدس است. کاتولیک‌ها برای رعایت آداب مذهبی، اهمیت فراوانی قائلند و قوانین مذهب را در تمام کلیساهای خود، یکنواخت انجام می‌دهند. مراسم مذهبی کاتولیک‌ها عبارت است از: تعمید، توبه، اعتراف، تناول (عشای ربّانی)، ازدواج و مسح بیماران در حال مرگ

۲- **مذهب ارتودوکس:** ظهور این فرقه بر اثر اختلافاتی بود که میان کلیسای روم غربی و مسیحیان روم شرقی، پیدا شد و به تدریج در قرن یازدهم، منجر به جدایی کامل گردید. علت جدایی میان کلیسای غربی و روم شرقی در آغاز، جنبه سیاسی داشت و پس از تجزیه روم به دو بخش غربی به مرکزیت شهر روم و بخش شرقی به مرکزیت قسطنطنیه، به وجود آمد. از نظر کلامی و عقیدتی هم، کلیسای روم شرقی تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی یونان باستان قرار گرفت. از جمله اختلافات مهم ارتودوکس‌ها با کاتولیک‌ها این است که در کلیسای روم، تصویر و پیکره حضرت عیسی نیز مقدس است و جنبه روح القدس دارد، در حالی که در کلیسای شرق چین نیست. نیز به نظر مسیحیان شرقی روح القدس تنها ناشی از پدر است، ولی به عقیده کاتولیک‌ها روح القدس از «پسر» هم منبعث می‌باشد.

عقاید ارتودوکس‌ها: برزخ - آنها مفهوم بی‌آلایش و برائت از گمراهی و نداشتن امکان اشتباه (عصمت) پاپ را قبول ندارند. کشیشان این فرقه، ازدواج می‌کنند و مراسم عبادت خود را به هر زبان رایجی به جا می‌آورند. مرکز ارتودوکس‌ها، نخست «قسطنطنیه» بود و پس از سقوط این شهر به دست عثمانی‌ها، به «روسیه» انتقال یافت، و در زمان حاکمیت کمونیست‌ها از روسیه به یونان، منتقل شد و اکنون نیز مرکز ارتودوکس‌ها شهر «آتن» در یونان است. پیروان این مذهب بیشتر در اروپای شرقی از جمله: روسیه، رومانی و یونان زندگی می‌کنند و فرایض مذهبی آن‌ها عبارت است از: تعمید، ادای شهادت، مسح روغن مقدس، توبه، مسح محتضر، عشای ربّانی و ازدواج.

۳- **مذهب پروتستان:** پس از قرن شانزدهم در اروپای غربی، انقلاب‌های دینی بسیاری در جهت اصلاح مذهب کاتولیک به وقوع پیوست که سرانجام به نهضت پروتستان انجامید. علل عمده پیدایش نهضت پروتستان، فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک، وجود مقررات بسیار سخت، گرفتن پول‌های کلان از مسیحیان به عناوین مختلف در قرون وسطی از جمله فروختن بهشت و عفو گناهان، فروختن مناصب روحانی و ... بوده است. این عملکرد زشت و خشن اربابان کلیسا و پاپ، اعتراض‌هایی را به دنبال داشت، و سرانجام به نهضت پروتستان به رهبری «مارتین لوتر» منجر شد. او در سال ۱۵۱۷ میلادی اعلامیه پیشنهادی ۹۵ ماده‌ای خود را برای انجام اصلاحات دین مسیح، انتشار داد. : نجات، فقط از راه ایمان به دست می‌آید - کتاب مقدس، تنها منبع ایمان مسیحی است - نباید معتقد بود که عشای ربّانی، قربانی است - برخی از اعمال کاتولیکی، مانند حج، روزه و اعتراف به گناه مردود است.

پرش

- ۱- دو معنای واژه مسیحیت را بنویسید. ۲- بعثت حضرت مسیح (ع) چگونه آغاز شد؟ به اختصار توضیح دهید؟ ۳- حواریون چند تن بودند؟ ۴ نفر از آنها را نام ببرید. ۴- آیا حضرت عیسی (ع) پیوسته و با همه دوستی و مدارا می‌کرد؟ چرا؟ ۵- آیا عیسی به دار آویخته و کشته شد؟ توضیح دهید. ۶- «عهد جدید» نام چیست؟ و چرا به این نام، شهرت یافت؟ ۷- به اعتقاد مسیحیان چگونه خداوند کتاب مقدس دینی را فرستاده است؟ ۸- مراد از وحی حضوری و فعلی چیست؟ ۹- تثلیث چیست؟ و چرا توجیه عقلی ندارد؟ ۱۰- غسل تعمید و نام‌گذاری در مسیحیت چگونه صورت می‌گیرد؟ ۱۱- فرقه‌های مهم مسیحی را نام ببرید و پیرامون یکی از آنها به اختصار توضیح دهید.

فصل چهارم: زرتشت

پیشینه

آیین «زرتشت» یا «زردشت» که به آن «دین مَزْدِیَسَنی» یا خدا پرستی نیز می‌گویند، به نام پیشوای آن، «زرتشت» یا زردشت خوانده می‌شود. این دین یکی از دین‌های کهن ایران باستان است؛ و در تقسیم بندی ادیان، از ادیان زنده جهان به شمار می‌رود. همچنین این دین، جزو ادیان توحیدی شمرده می‌شود و در قرآن کریم، با عنوان آیین «مجوس» به همراه سایر ادیان توحیدی یعنی اسلام، یهود، مسیحیت و صابئان از آن یاد شده است. بر این اساس، پیروان آیین زرتشت نیز اهل کتاب، قلمداد می‌شوند؛ چون دارای پیامبر و کتاب دینی می‌باشند. در روایات اسلامی هم زرتشتیان همان مجوس، نامیده شدند و با آنان مانند اهل کتاب، معامله شده است. چنان که رسول خدا (ص) نیز از زرتشتیان، جزیه می‌گرفت.

شناسایی پیشوای آیین زرتشت

به دلیل فاصله زمانی نسبتاً طولانی که با پیدایش آیین زرتشت داریم، از تاریخ زندگی پیامبر، مکان تولد، کتاب دینی و احکام و معارف این دین و نیز چگونگی تبلیغ و گسترش آن، اطلاعات دقیق و مستندی در دست نیست، پیامبر آیین مزدیسنی را به نام‌های: زردشت، زرتشت، زردهشت، زرادشت، زارتشت، زارهُشت و مانند آن خوانده‌اند.

طبق صحیح‌ترین و معروف‌ترین نظریه، معادل «زَرْدَاشتر» به معنای دارنده شتر زرد است. گاهی القاب «اشو» به معنای پاک و مقدس و «شت» به معنای حضرت نیز در آغاز نام وی آورده می‌شود. پس «شَتُّ اشو زردشت»، یعنی حضرت زرتشت مقدس.

زمان تولد: درباره زمان تولد زرتشت نیز اختلاف است.

نظریه سنتی زرتشتی: بنابر این نظریه، مطابق آنچه در اوستای کنونی آمده، زمان تولد زرتشت بین سال‌های ۶۶۰ تا ۵۸۳ پیش از میلاد بوده است. مهم‌ترین مستند و مدرک طرفداران این نظریه آن است که پادشاه پذیرنده و پشتیبان آیین زرتشت به نام «گشتاسب» یا «کوی ویشتاسب» یا «ویشتاسب» با نام پدر داریوش هخامنشی یکی بود و این که ویشتاسب، پدر داریوش هم فرمانروای شرق ایران و خراسان بوده است. ولی این نظریه را بیشتر اوستاشناسان، مردود دانسته.

نظریه مهم دیگری - که به نظر می‌رسد صحیح هم باشد - مبتنی بر شواهد و مدارک زبان‌شناسی و تاریخی وجود دارد این است که امروزه برای پژوهشگران و اوستاشناسان، کم و بیش روشن است که وداها متعلق به ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ پیش از میلاد مسیح است؛ ناگزیر اوستا هم باید مربوط به همین دوره باشد.

زادگاه زرتشت :

درباره محل تولد زرتشت نیز اختلاف است: آذربایجان، ری، خراسان، با این حال همه اوستاشناسان در این امر، اتفاق دارند که منطقه نفوذ و رواج آیین زرتشت، شرق ایران است.

زندگی زرتشت:

چیزی که نشان دهنده شخصیت و اهمیت اوست این که در آن عصر و روزگار تاریک توانست جامعه‌ای را اصلاح کند و منادی توحید شود، چنان که همین امر به عنوان بزرگ‌ترین معجزه درباره دیگر انبیای الهی نیز صادق است. به نظر می‌رسد که زرتشت در دوران جوانی، مدتی به چوپانی مشغول بوده، و در سال‌های میان سی - چهل سالگی به پیامبری، برگزیده شده است. فرشته‌ای که وحی و یا پیام اهورا مزدا را به او می‌رساند «وهومنه» یا «بهمن» نام داشت. وی پس از بعثت، قبیله و خانواده خود را به دین اهورا مزدایی، دعوت کرد، ولی می‌گویند تنها، پسر عمویش دعوتش را پذیرفته است. چنان که از متون اوستا، بر می‌آید زرتشت بارها از قبیله و عشیره خود، نالیده، و یا با سخنانی به این مضمون، که «خدایا! به کدام سرزمین روی آورم؟» شکایت خود را از مردم عشیره خویش، آشکار کرده است. زرتشت، سرانجام از زادگاه خود، هجرت کرده و به بلخ (خراسان قدیم و افغانستان کنونی) روی آورد. شهر بلخ در آن روزگار، مرکز حکمرانی گشتاسب، پادشاه کیانی بود. گشتاسب هرچه در آغاز با دسیسه برخی درباریان و کاهنان او را به زندان انداخت، ولی بعدها به دلیل بروز معجزه از زردشت او را از زندان آزاد کرد و به آیین او نیز ایمان آورد. زردشت، از آن پس به ترویج آیین خود میان ایرانیان باستان پرداخت و سرانجام خود در یکی از جنگ‌های ایرانیان با تورانیان کشته شد. ولی آیین او در ایران باستان رسمی اعلام گردید.

اوستا یا کتاب مقدس زرتشتیان

کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» نام دارد، که به معنای اساس، بنیاد و متن اصلی است. گاتاها که نام کهن‌ترین بخش اوستا است، سرودهای آسمانی زرتشت را گویند و به «گاهان پنج‌گانه» یا پنج سرود زرتشت، شهرت دارد. همه پژوهشگران و اوستاشناسان، فقط این گاتاها «سرودهای پنج‌گانه» را منسوب به زرتشت می‌دانند و آن را تنها منبع قابل اعتماد برای شناسایی پیام زرتشت، معرفی می‌کنند و بقیه قسمت‌های اوستا را تهیه و تدوین شده در ادوار بعد می‌دانند. بخشی از مندرجات گاتاها چنین است: اهورا مزدا، یگانه آفریدگار است. از اوست آنچه نیک و نغز است. دیوها (گروه پروردگاران آریاییان کهن) سزاوار ستایش نیستند. اندیشه، گفتار و کردار نیک، مایه رستگاری است. و سهمگین‌ترین دشمن مردم، «دروغ» است.

تقسیم بندی اوستا

اوستا از پنج بخش زیر، تشکیل شده است:

۱- «یسنه» یا «یسنا» به معنای نیایش و ستایش، نام مهم‌ترین بخش اوستا و مشتمل بر هفتاد و دو فصل است که هر یک از آن‌ها را «ها» یا «هات» یا «هائتی» گویند. گاهان پنج‌گانه، تنها قسمت منسوب به زرتشت در همین بخش اوستا، قرار دارد.

۲- «ویسپرد» یا «ویسپرت»، به معنای همه سروران، مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا، که برای مراسم دینی، ترتیب داده شده و مشتمل بر ۲۴ فصل یا «کرده» به معنای فصل، قطعه یا بریده است.

۳- «وندیداد» یا «وی دودات»، به معنی «دادِ دور دارنده دیو» یا «داد دیو ستیز» و یا «قانون ضد دیو» است این بخش، نوزدهمین نَسْک (به معنای کتاب) از نسک‌های بیست و یک‌گانه اوستای ساسانیان بوده. اما غالب مطالب مزدگردها تا مزگرد ۲۱ در قوانین و احکام است؛ از قبیل سوگند خوردن، پیمان داشتن، عهد شکستن، نظافت، غسل، تطهیر، پاک نگاه داشتن آب، آداب دخمه، اجتناب از لاشه مردار، توبه و انابه، کفاره، در خصوص مزد پزشک، راجع به پیشوایان درست و دروغین، در آداب ناخن چیدن و بریدن مو، نیز شرحی از خروس که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان همی خواند، و پیرامون خصایص سگ.

۴- «یشت‌ها»، «یشت» مانند «یسنه» به معنای ستایش و نام بخشی از اوستاست که در ستایش ایزدان می‌باشد.

۵- خرده اوستا (اوستای کوچک)، که عبارت است از عبادات روزانه، ماهیانه و سالانه، اعیاد، جشن‌ها، طریقه زرتشتی‌گری، آداب زناشویی، عروسی، سوگواری و غیر آن.

اعتقادات آیین زرتشت

۱- زرتشت، خود را به عنوان یک پیامبر که از جانب اهورا مزدا، مبعوث شده، معرفی کرده است. فرشته‌ای که میان اهورا مزدا و زرتشت، واسطه بوده یعنی پیام اهورا مزدا را به زرتشت می‌رسانده «وهومنه» (پندار نیک، بهمن) نام دارد. این فرشته تقریباً شبیه جبرئیل در دین اسلام است.

۲- اهورا مزدا، زرتشت بنابر گات‌ها، خدای یگانه غیر مادی و تنها خالق جهان و حاکم برهستی است. زرتشت بر همه اهوره‌ها و خدایان آریایی، مهر باطل زد و آنان را «دیو» (گمراه‌کننده) نامید.

۳- از نظر زرتشت، خداوند، انسان را آزاد و مختار آفرید و برای او، هیچ نوع جبر و تقدیری وجود ندارد.

۴- در دین زرتشت، روح یک پدیده مستقل است. بر خلاف جسم و تن که فانی می‌شود و از بین می‌رود، روح، باقی خواهد ماند، و بعد از آن که روان از تن، جدا می‌شود تا روز رستاخیز در عالم برزخ می‌ماند و سپس در روز قیامت می‌باید حساب و کتاب، پس دهد.

۵- «بنابر آنچه در گات‌ها آمده اساس دیانت زرتشت، بر سه محور: «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک»

۶- بنابر اعتقاد سنتی زرتشتیان، عمر جهان ۱۲ هزار سال است که به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود: که در آغاز هزاره نخست ۳ هزار سال چهارم، دوران ظهور خود زرتشت است و بعد از آن، ظهور موعدهای سه‌گانه آیین زرتشت است؛ زیرا زرتشتیان منتظر ۳ موعود هستند که هر کدام از آن‌ها به فاصله هزار سال، تولد می‌یابد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.

- ۱- **مراسم عبادت:** در دین زرتشت، روزه وجود ندارد. به عقیده آن‌ها روزه: از گناه و اعمال زشت، دوری کردن است. اما نماز، برای هر زرتشتی که به سن بلوغ می‌رسد در شبانه روز - در پنج نوبت - واجب است؛ هر چند امروزه تنها موبدان (عالمان دینی زرتشتی) این پنج نماز را به جای می‌آورند. گفتنی است نماز در دین زرتشت باید به سمت نور یا آتش، خوانده شود.
- ۲- **مراسم کشتی و سدره پوشی:** کشتی بستن از ضروریات دین زرتشت است. و وقتی کودک زرتشتی به سن بلوغ (از هفت تا پانزده سالگی به اختلاف) رسید، باید این کمر بند را به کمر ببندد. سدره نیز پیراهن مخصوص آنان است و آن پوششی کوچک شبیه زیر پیراهن است. وقتی که دختر یا پسر زرتشتی به سن هفت تا پانزده سالگی رسید و تعالیم مذهبی را از اوستا فرا گرفت اولیای او، روزی را برای برگزاری مراسم «سدره پوشی» و بستن «کشتی» به کمر او تعیین و از خویشان و دوستان برای برگزاری این مراسم دعوت می‌کنند. پس از تهیه مقدمات جشن، مراسم با خواندن «اورمزدیشت» یا آتش نیایش، آغاز می‌شود؛ و کودک به همراه موبد، نیایش را تکرار می‌کند. پس از آن مراسم سدره پوشی و بستن کمر بند کشتی بر روی سدره انجام می‌گیرد.
- ۳- **جشن‌ها و اعیاد:** در دین زرتشت، ایام هفته وجود ندارد؛ چون در ایران باستان برای روز شماری هر یک از ۳۰ روز ماه، نام خاصی داشته است. سال به ۱۲ ماه تقسیم می‌شد، شانزده مهر ماه، جشن می‌گرفتند؛ و جشن مهرگان پس از اسلام هم در میان مسلمانان ایرانی رایج بود، و در دربار سلاطین، رواج داشت و شاعران درباره جشن مهرگان، اشعاری ساخته و می‌سروده‌اند. جشن مهرگان را یادآور قیام کاوه آهنگر بر ضد ضحاک تازی می‌دانند. از جمله آن جشن نوروز است، که نخستین روز سال است، و جشن ملی ایرانیان و مورد تأیید اسلام هم هست.
- ۴- **مراسم نیایش در آتشکده:** در مذهب زرتشت با ارزش‌ترین چیزها «آتش» و از قداست بسیاری برخوردار است. مقدس‌ترین آتش‌ها هم این است که از شانزده آتش جداگانه، ترکیب یافته باشد که هر کدام از آن‌ها به نوبت در ضمن یک سلسله عبادات مفصل و تشریفات طولانی، مرتبه تقدیس را حاصل کرده باشند.
- ۵- **دفن مردگان:** زرتشتیان اجساد مردگان خود را در محلی به نام برج یا دخمه خاموشان، در فضایی باز، قرار می‌دادند تا طعمه لاشخوران شود؛ زیرا نزد آنان عناصر خاک، آب و آتش، مقدس است و نباید آلوده شود. دلیل دیگر آن که این رسم مغان بوده که مردگان خود را طعمه حیوانات می‌کردند. هنگام کفن و دفن اگر کسی دستش به جسد مرده برسد باید غسل مس میّت به جا آورد؛ و برای انجام این کار تنها، آب، کافی نیست بلکه ابتدا باید مقداری «ادرار گاو» - که به خاطر اثر ضد عفونی اش، در آیین زرتشت از مطهرات شمرده شده است - با آب، مخلوط شود و با آن بدن را ضد عفونی کرد، سپس با آب خالص شست و شو داد. برای مرده، سه روز مراسم عزا می‌گیرند؛ و به آن «پُرسه» می‌گویند. پس از آن مراسمی در سر سی روز، چهل روز و سر سال برای شخص از دنیا رفته برگزار می‌کنند.

۱- مطابق روایت اوستا زرتشت در چه تاریخی تولد یافت؟ ۳- کهن‌ترین بخش اوستا چه نام دارد؟ ۴- یشت‌ها به چه معناست و فرق آن بایسنه چیست؟ ۵- دو نمونه از معتقدات زرتشتیان را به اختصار بنویسید. ۶- مراسم کشتی و سدره پوشی را به اختصار شرح دهید. ۷- آیا زرتشتیان روزه می‌گیرند؟ چرا؟

بخش دوم: مذاهب و فرق اسلامی

فصل اول: پیدایش مذاهب و زمینه‌ها

پیدایش مذاهب

سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیانگر این نکته است که آن حضرت به سرنوشت امت اسلامی پس از خودش توجه فراوان داشت .

مانند: الف - معرفی رهبر سیاسی امت بعد از خود. ب - گزینش مرجع علمی به شکل صریح و گویا .

تأمل در آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که آن حضرت بارها در این دو مورد گام‌های جدی برداشته به گونه‌ای که اگر امت نیز پس از او پیرو خواسته و پایبند نظر وی بودند، هیچ‌گونه اختلاف مذهبی و سیاسی بینشان به وجود نمی‌آمد.

در منابع شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت از افتراق و جدایی امتش خبر داده و فرموده که از میان آنان فقط یک گروه رستگارانند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: امت موسی بعد از او به ۷۱ دسته و گروه متفرق شدند که یک دسته رستگار و ۷۰ فرقه در آتشند و امت عیسی بعد از او به ۷۲ فرقه مختلف شدند که یک گروه اهل نجات و ۷۱ فرقه در آتشند و به زودی امتم پس از من به ۷۳ فرقه متفرق گردند که یک گروه رستگار و ۷۲ دسته دیگر در آتش خواهند بود.

باید به دیگر سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز توجه نمود و از آنها به عنوان «قرینه منفصله» استفاده کرد و مراد جدی آن حضرت را در مورد گروه رستگار به دست آورد. جابر بن عبدالله می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که دیدیم علی علیه السلام به طرف ما می‌آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست همانا این (مرد) و شیعیانش رستگاران روز قیامتند. حذیفه ابن اسید غفاری می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت، در سرزمین جحفه علی علیه السلام را به عنوان خلیفه بعد از خود به حجاج معرفی کرد، سپس فرمود: ... فردای قیامت در مورد تقلین از شما سؤال خواهم کرد. آنان گفتند: ای رسول خدا تقلین چیست؟ فرمود: اما ثقل اکبر کتاب خدای عزوجل است؛ وسیله‌ای از سوی خدا و من در نزد شما ... و اما ثقل اصغر که ملازم قرآن است علی بن ابی طالب و عترتش است، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند....

بنابراین از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، رها کردن هر کدام از قرآن یا عترت و تمسک به دیگری، ضلالت و گمراهی قطعی را به دنبال دارد. و شکی نیست که شیعه امامیه در اصول و فروع به قرآن و سخنان علی علیه السلام و

ذریه‌اش بسنده می‌کند و به‌جای استناد به گفتار صحابه، فقط به سخنان اهل بیت پیامبر استدلال می‌کند. بنابراین گروه رستگار شیعیان علی علیه السلام هستند.

معیار رستگاری نزد اهل سنت

اهل سنت بر این گفته اتفاق دارند که ایمانی که سبب نجات از آتش است عبارت است از: اعتقاد به توحید، نبوت، معاد و انجام نماز، حج، جهاد، روزه‌داری ماه رمضان و پرداخت زکات و خمس. بدیهی است که شیعه در این مطلب با آنان موافق است؛ فقط علاوه بر آن به موجب حدیث ثقلین، منزلت، سفینه و غیر اینها به ولایت و امامت عترت پیامبر نیز معتقد و ملتزم است. پس اگر گفته شود گروه رستگار، اهل سنت هستند شیعه نیز در گروه رستگار قرار می‌گیرد، زیرا در اصول و فروع با آنان موافق است و از معیار رستگاری آنان بهره‌مند است در حالی که عکس این مطلب تمام نیست. علاوه بر آن، گفتن اینکه اهل سنت گروه رستگار هستند، مستلزم این است که همه فرقه‌ها یا بیشتر آنان رستگار باشند در حالی که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله از میان هفتاد و سه فرقه فقط یک دسته و گروه را اهل نجات معرفی می‌کند و این خود بیانگر کافی نبودن معیار رستگاری اهل سنت نیز هست. بنابراین آنها که سنت پیامبر را فقط از مکتب اهل بیت فراگیرند نجاتشان قطعی و مورد اتفاق است.

زمینه‌های تفرقه مذهبی

الف - زمینه‌های موجود در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، از جمله اجتهاد بعضی از اصحاب در مقابل پیامبر است که تاریخ اسلام به صراحت موارد آن را بیان کرده است:

- ۱- مخالفت عمر با صلح حدیبیه پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیبیه، صلح را بر جنگ ترجیح داد.
- ۲- جلوگیری خلیفه دوم از نوشتن وصیت رسول خدا در آخرین لحظات عمرش. عمر گفت: نزد ما کتاب خداست که برایمان کافی است.

ب - زمینه‌های موجود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله:

- ۱- جداسازی قرآن از عترت
- ۲- **ممنوعیت نقل و کتابت حدیث:** بدیهی است که ثبت و ضبط علوم و انتقال آن به آیندگان به‌وسیله نوشتن انجام می‌گیرد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌داده که سخنانش را یادداشت کنند. این موضوع تأثیر بسزایی در پیدایش مذاهب گوناگون و برداشت نادرست آنان از مسائل دینی داشت. بدین ترتیب ممانعت از نقل و نوشتن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک سنت اسلامی درآمد و تا عصر عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱) ادامه داشت.
- ۳- **جعل حدیث:** در سال ۱۴۳ هجری دوران خلافت منصور، نهضتی بزرگ برای تدوین و نشر احادیث نبوی صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی گردید. رندان دنیاپرست از طریق جعل حدیث، برای خود مقام و موقعیتی کسب کنند و به کرسی استادی تکیه زنند. تا آنجا که محمد بن اسماعیل بخاری متولد ۱۹۴ هجری، از میان ششصد هزار حدیث، چهار هزار آن را معتبر دانسته و در صحیح خود نوشته است.

۴- **اجتهاد در برابر نص** : صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، با فرامین صریح و آشکار آن حضرت مخالفت ورزیدند و احکام خدا را تغییر دادند و در توجیهش، آن را به‌عنوان یک نظر اجتهادی قلمداد کردند. زمینه برای صاحبان هوی و هوس فراهم گردید تا به‌عنوان مجتهد بتوانند احکام خدا را مطابق خواسته‌های خود تفسیر کنند که نتیجه آن تولد نامشروع فرقه‌های کلامی و فقهی در دامن جامعه اسلامی بود. چند نمونه: با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نمازهای مستحبی را در ماه رمضان فرادا به‌جا می‌آورد و در زمان ابو بکر هم مسلمانان همین‌گونه عمل می‌کردند، اما خلیفه دوم دستور داد نمازهای نافله ماه رمضان را به جماعت بخوانند که به «صلاة التراویح» معروف است.

مورد دیگر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: هر که تو را فحش و ناسزا گوید، به من گفته است.... اما معاویه دستور داد بالای منابر و در قنوت نماز، حضرت امیر علیه السلام را لعن و نفرین کنند! بعضی از علمای اهل سنت گفته‌اند: معاویه مجتهد بود و این نوع کارها دلیل بر فسقش نیست. حج تمتع و متعه زنان را قرآن تشریح کرده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر، صحابه به آنها عمل کردند، اما بعدا خلیفه دوم با هر دو مخالفت کرد. ابوقلابه از خلیفه دوم نقل می‌کند که گفت: دو متعه در زمان پیامبر بود، من از آن دو نهی می‌کنم و هر که مرتکب شود او را می‌زنم: متعه زنان و متعه حج. گفتنی است اجتهاد عالمان و فقیهان به‌معنای استنباط احکام فروع از اصول در مواردی مشروع و صحیح است که دین اسلام حکم صریحی در آن باره نداشته باشد. از عبارت خلیفه دوم استفاده می‌شود که او به مشروعیت دو متعه در زمان پیامبر اعتراف داشت، جز این که انجام آنها برای ایشان ناخوشایند بوده است. با وجود این اجتهادات که نمونه‌هایی از آن را یادآور شدیم چگونه ممکن است فرق و مذاهب مختلف در جامعه رشد نکنند و آیا مذهب‌سازی جز براساس این است که آیات و احادیث را به‌گونه‌ای معنی کنیم که خواسته و مختار ما را تأیید کند.

۵- نفوذ فرهنگ‌ها و افکار بیگانه : با ممنوعیت نقل حدیث و ضایع شدن عترت پیامبر، از دو راه در میان تعالیم اسلام سرایت و نفوذ کرد و زمینه‌ای دیگر برای رشد مذاهب و فرقه‌ها به‌وجود آمد:

الف- از راه عالمان اهل کتاب؛ علمای اهل کتاب تظاهر به اسلام کردند و توانستند افسانه‌های تورات و انجیل تحریف شده را در بین مسلمانان منتشر کنند. در زمانی که شخصیت‌هایی همچون ابوذر به‌خاطر نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله توبیخ و تبعید می‌شدند، به افرادی همانند کعب‌الاحبار، وهب بن منبه و تمیم بن اوس داری اجازه داده شد تا سرگذشت انبیای سلف را طبق نقل تورات محرّف برای مردم بازگو کنند. مردم از شنیدن قصه‌های آنان لذت می‌بردند و این خود بر رونق کارشان می‌افزود. آنان توانستند از این راه تعالیم یهود و مسیحیت را بین مسلمانان پخش کنند. به‌عنوان نمونه، تفکر جسمیت خدا که از آموزه‌های تورات محرّف است در تفاسیر و کتب صحاح وارد شد و خدای مسلمانان همانند خدای یهودیان دست کم در آخرت قابل دیدن شد. گرایش به جبر و بحث حدوث و قدم قرآن از دیگر نمونه‌هایی است که توسط عالمان اهل کتاب در فرهنگ مسلمانان و کتبشان وارد شد. همچنین مفسرین، سخنان آنان را درباره آفرینش آدم و حوا و کیفیت آفرینش جهان به‌عنوان شرح آیات قرآن در تفسیر وارد کردند. آنچه به نام اسرائیلیات خوانده می‌شود همین

تعالیم و داستان سرایی‌های عالمان یهود و نصاری است که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تظاهر به اسلام کردند و با انواع تملق توانستند در نزد خلفا مقام و منزلتی کسب کنند و حتی بعضی از آنها مانند کعب الاحبار توانستند به‌عنوان مفتی در دستگاه عثمان نفوذ کنند و در آنجا به انجام وظیفه بپردازند.

ب - از راه ترجمه: نفوذ افکار یونانی زمینه‌ساز پیدایش فرقه‌های کلامی بود. بخشی از آنها با آموزه‌های توحیدی اسلام ناسازگار بود. پاسخی که اندیشمندان مسلمان به شبهات تازه وارد می‌دادند متفاوت بود و این خود بیش از پیش زمینه‌ساز پیدایش مسلک‌ها و مذهب‌های گوناگون گردید. در این میان، امامان اهل بیت علیهم السلام افرادی همچون هشام بن حکم، ابان بن تغلب، ابو جعفر مؤمن الطاق و ... را تربیت کردند تا بتوانند براساس اصول صحیح و با منطقی قوی با اندیشه‌های ضدّ دینی مبارزه کنند. شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام در عصر ترجمه، قوی‌ترین افرادی بودند که می‌توانستند با اندیشه‌های الحادی افرادی همانند «ابن ابی العوجاء» مناظره کلامی بنمایند.

نقش حکومت‌ها در تقویت بعضی مذاهب

بعد از برکناری عترت پیامبر از رهبری جامعه اسلامی، زمام امور به دست کسانی افتاد که نخست به حفظ حکومت خود می‌اندیشیدند و اسلام را برای این می‌خواستند که بتوانند در سایه آن حکومت کنند، از این رو گاهی برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود تفسیر خاصی از متون دینی ارائه می‌دادند و از نظریه‌ای که در راستای منافعشان بود با قدرت حمایت می‌کردند و این خود بر پیدایش مذاهب دامن می‌زد. مسأله اعتقاد به جبر یکی از آنهاست که بنی امیه برای توجیه اعمال زشت خود و وجهه اعتقادی و شرعی دادن بر رفتار خویش، به آن متوسل شدند.

عباسیان نیز سیاست مذهب‌سازی یا تقویت مذاهب مورد نظر را ادامه دادند. شهید مطهری در این زمینه چنین می‌گوید: عباسیان هر چند سیاستشان با امویان مخالف بود و از معتزله که یکی از عقایدشان آزادی و اختیار بشر بود، حمایت کردند (لااقل از زمان مأمون) اما از زمان متوکل به بعد ورق برگشت و از عقاید اشاعره که از آن جمله مسأله جبر است، حمایت کردند و از آن به بعد مذهب اشعری، مذهب رایج و عمومی جهان اسلام شد.

حمایت عباسیان از مسلک اهل حدیث و اشاعره نه تنها به خاطر جبرگرایی این مسلک بود بلکه افزون بر آن، این مکتب کلامی، از نظر اعتقاد در برخورد با دستگاه خلافت و مسایل سیاسی موافق طبع دستگاه خلافت بود. زیرا عده‌ای از اهل حدیث و اشاعره اطاعت سلطان را اگر چه ستمگر باشد واجب دانسته و مبارزه مسلحانه علیه وی را حرام می‌دانند و می‌گویند فقط باید او را با موعظه دعوت نمود که به صلاح و درستی برگردد!

پرسش

۱- آیا تنها شیعه علی (ع) گروه رستگارانند؟ چرا؟ ۲- اگر اهل سنت همان گروه رستگار باشند، چه پیامدی به دنبال دارد؟ ۳- علل و زمینه‌های تفرقه مذهبی بعد از پیامبر در میان مسلمانان را نام ببرید. ۴- چگونه اجتهاد در برابر نص، زمینه تفرقه مذهبی را سبب شده است؟ ۵- نقش نفوذ فرهنگ‌ها و افکار بیگانه در ترویج فرقه‌گرایی را به اجمال بنویسید.

فصل دوم: شیعه

«شیعه» که در لغت، به معنای «پیرو و تابع» است. در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیامبر اکرم (ص) را حق اختصاصی خاندان پاک رسالت (ع) دانسته و در اعتقادات و احکام و سایر معارف اسلامی، پیرو مکتب اهل بیت آن حضرت (ع) می‌باشند. زیرا اصول عقاید شیعه همان اصول عقاید اسلام است که اگر مسلمانی از روی علم و عمد آن‌ها را نپذیرد و باور نکند از اسلام و مسلمانی بکلی خارج است. آنچه طرح و تبیینش در این جا ضروری است عقیده ویژه مذهب شیعه است.

دلایل حقایق تشیع

دلایلی برای اثبات درستی این مذهب و حقایق امامت ائمه دوازده گانه (ع) به طور فشرده:

۱- **دلیل عقلی:** یکی از دلایل عقلی، لزوم عصمت امامت و جانشین پیامبر (ص) است که بر دو مقدمه استوار می‌باشد: الف- یکی از وظایف مهم پیامبر (ص) این بود که آیات قرآن را برای مسلمانان تبیین نماید و احکام دینی مربوط به موضوعات گوناگون را بیان کند. ولی به گواهی روشن تاریخ، آن حضرت مجال نیافت تا به تفسیر قرآن و تبیین احکام نورانی آن بپردازد. گواه بر این، تعداد اندک روایاتی است که از آن حضرت در این زمینه نقل شده است. از این رو، باید این کار توسط جانشین وی تکمیل می‌شد؛ یعنی: کسی که رابطه نزدیکی با پیامبر اسلام (ص) داشته و در خلوت و جلوت با او بوده و پیامبر (ص) همه احکام و معارف قرآن و اسلام را به او آموخته است. روشن است که چنین کسی باید از مقام عصمت الهی برخوردار باشد تا در دریافت، حفظ و نقل احکام الهی دچار خطا نگردد.

ب- در میان صحابه پیامبر (ص)، برای کسی جز حضرت علی (ع) ادعای عصمت همه جانبه نشده است؛ روشن است با وجود شخصیتی چون حضرت علی (ع)، که دارای عصمت همه جانبه بوده و نیز همه فضایل اخلاقی و کمالات روحی و معنوی در او جمع و سرآمد همه صحابه در تمام این جهات بود، تنها او شایستگی جانشینی پیامبر (ص) را داشته و پذیرش امامت غیر او دور از عقل و منطق است.

۲- **نصوص قرآنی:** از جمله نصوص قرآنی، آیه تبلیغ است که بر امامت حضرت علی (ع) دلالت صریح دارد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

ای پیامبر، آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام ندهای و خداوند تو را از (دسیسه‌های برخی از) مردم نگاه می‌دارد و خداوند کافران را (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

با توجه به این که آیات سوره مائده (از جمله این آیه) در آخر عمر رسول اکرم (ص) نازل شده و نیز با توجه به لحن خاص آیه، که با تأکیدهای بسیاری همراه است و به ویژه تأکید و تهدید بر این که عدم انجام مأموریت محوله مساوی با عدم تبلیغ رسالت می‌باشد، همه از یک مسأله مهم و پیام سرنوشت‌سازی که تا آن هنگام ابلاغ نشده بود، خبر می‌دهد که آن مسأله امامت و جانشینی پیامبر (ص) بوده است. توضیح آن که به اعتراف مفسران و مورخان بزرگ اسلامی، از سنی و شیعه، آیه مزبور (و آیه ۳ همین سوره) در غدیر خم، در بازگشت از حجة الوداع، بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده و طبق این آیه و دستورات پیاپی خداوند توسط جبرئیل، آن حضرت مأمور به تعیین جانشین و معرفی او گردیده بود. برای انجام این مهم و ابلاغ این پیام سرنوشت‌ساز الهی، پیامبر (ص) دستور داد تا همه حجّاج در غدیر خم- جایی که تمامی کاروان‌های حجّاج مناطق گوناگون از هم جدا می‌شدند- توقف کنند و خود بالای منبری، که از جهاز شتران مهیا کرده

بودند، رفت و طی خطبه آتشینی، حضرت علی (ع) را با فرمان الهی به جانشینی بلافصل خود برگزید و از مسلمانان برایش بیعت گرفت. همه مسلمانان، به ویژه شیخین (ابوبکر و عمر)، با امیرمؤمنان علی (ع)، به عنوان امام و جانشین بلافصل پیامبر اسلام (ص)، بیعت کردند و این مسؤولیت مهم و منصب الهی را به ایشان تبریک گفتند.

۳- **روایات:** از جمله روایات متواتر و قطعی الصدور، حدیث ثقلین است. این حدیث به اسانید معتبر و طرق گوناگون در کتب روایی معتبر سنی و شیعه نقل شده و بر طبق آن، پیامبر (ص) فرمودند: «

أَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَأَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

من در میان شما دو چیز گران بها و سنگین می گذارم: کتاب خدا (قرآن)، و عترتم - اهل بیتم آنها هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

مراد از اهل بیت پیامبر (ص) چنان که در ذیل روایت مزبور و نیز در ذیل آیه مباهله (۶۱ سوره آل عمران) و آیه تطهیر (۳۳ سوره احزاب) آمده، فقط حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) هستند، نه غیر آنان. بنابراین حدیث متواتر و معتبر، اهل بیت (ع) و قرآن همتای هم قرار گرفته و پیوندشان ناگسستگی است، به گونه‌ای که پیروی از یکی و دوری از دیگری موجب گمراهی می شود. پس فقط آنان سزاوار امامت هستند و مسلمانان باید در اعتقاد و عمل، تابع آنان باشند و زمام جامعه را به دست آنان بسپارند.

همزمانی پیدایش شیعه و اسلام

تشیع از نظر روایات

روایات متعددی از رسول اکرم (ص) نقل شده که آن حضرت در مناسبت‌های گوناگون، طی دوران رسالت خود، از حضرت علی (ع) و شیعیان ایشان نام برده و از آنها تعریف و تمجید کرده‌اند. به عنوان نمونه، روایت را از کتب روایی اهل سنت می آوریم:

ابن مردویه از حضرت علی (ع) نقل می کند، فرمود: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ وَوَعْدِي وَوَعْدِكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جِئْتَ الْأَمَمَ لِلْحِسَابِ تَدْعُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ»

پیامبر (ص) به من فرمود: آیا نشنیدی سخن خدا را «آنان که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند آنان بهترین موجوداتند»؟ آنها، تو و پیروان تو هستند و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است. زمانی که امت‌ها برای حساب بیایند شما رو سفید باشید.

بنابراین، همان گونه که پیداست، لفظ «شیعه» را در آغاز، خود پیامبر (ص) درباره دوستان و پیروان حضرت علی (ع) به کار برده است.

تشیع در اسناد تاریخی

شخص رسول خدا (ص) با تعیین حضرت علی (ع) به جانشینی خود در روزهای نخستین دعوت علنی، سنگ بنای مکتب تشیع را پایه‌ریزی کرده است؛ زیرا به نقل منابع معتبر تاریخی اهل سنت پس از آن که رسول اکرم (ص) از طرف خدا مأمور ابلاغ رسالت خود به خویشاوندان و دعوت آنان به آیین آسمانی اسلام شد، در یک جلسه رسمی در

حضور ۴۰ تن از خویشاوندانش، فرمود: نخستین کسی که از شما دعوت را بپذیرد و اسلام بیاورد برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود. اما در آن مجلس، هیچ کس جز حضرت علی (ع) به دعوت آن حضرت پاسخ مثبت نداد. از این رو، آن حضرت در میان جمع حاضر، با اشاره به حضرت علی (ع) فرمودند: این، برادر، وصی و جانشین من است؛ به سخنانش گوش فرا دهید و از او پیروی کنید. پس از آن هم رسول خدا (ص) در مناسبت‌های گوناگون، مسلمانان را متوجه حضرت علی (ع) می‌کرد و امامت و خلافت او را پس از خود خاطرنشان می‌ساخت تا آن جا که بسیاری از بزرگان صحابه پیامبر (ص) به طور آشکارا و محسوس، به حضرت علی (ع) نزدیک می‌شدند و خود را به نام شیعیان آن حضرت معرفی می‌کردند تا بدین طریق، موجبات رضایت خاطر پیامبر (ص) را فراهم کنند. در این زمینه، یکی از مورخان سنی مذهب به نام ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی (م ۲۵۰ هـ)، در جزء سوم کتابش به نام الزینة می‌نویسد: «اولین اسمی که در زمان رسول خدا (ص) ظاهر و آشکار شد لفظ «شیعه» بود که آن هم به چهار تن از صحابه به نام‌های سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر لقب داده می‌شد. سرانجام نیز حضرت در ماجرای «غدیر خم» به امر جانشینی تصریح فرمود.

پرسش

- ۱- معنای شیعه چیست؟ بیان کنید. ۲- مهم‌ترین مسأله دینی - مذهبی شیعه چیست؟ ۳- چرا حضرت علی (ع) شایسته‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر (ص) بود؟ ۴- آیه تبلیغ در مورد چه چیزی نازل شده است. چگونه؟ ۵- آیا مذهب تشیع بعد از پیامبر (ص) پیدا شده است؟ چرا؟

فصل سوم: فرقه‌های شیعه

شیعیان هم بنا به دلایلی (از جمله دامن زدن خلفای جور به اختلاف آراء مذهبی برای نیل به مقاصد شوم سیاسی خود و نیز ممنوع کردن ائمه معصوم (ع) از نقل و بیان حقایق و معارف اسلام ناب محمدی (ص))، دچار تفرقه و تشتت آراء گشتند و به فرقه‌هایی با عقاید جداگانه تقسیم شدند.

زیدیه

یکی از فرقه‌های مذهبی مهم شیعه، زیدیه است که در یمن و لبنان پیروانی دارد. آنان خود را پیرو زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام می‌دانند و او پس از حضرت امیر علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام، امام آنان شمرده می‌شود: او در سال هشتاد هجری متولد شد و علیه هشام بن عبدالملک در کوفه قیام کرد و توسط یوسف بن عمر والی کوفه در سن ۴۲ سالگی در سال ۱۲۱ هجری به شهادت رسید. زید به عنوان فردی که در مکتب امامان اهل بیت علیهم السلام رشد کرده و پرورش یافته بود به امامت آنان معتقد بود و ایشان را جانشین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شناخت. عمرو بن خالد می‌گوید زید فرمود: در هر زمانی مردی از ما اهل بیت هست که خداوند به او بر بندگانش احتجاج می‌کند و حجت خدا در زمان ما، برادرزادهام جعفر بن محمد علیه السلام است؛ کسی که از او پیروی کند گمراه نمی‌شود و آن که با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌یابد.

امام رضا علیه السلام فرموده که پدرم از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرد که فرمود: خدا به عمویم زید رحمت فرستد او مردم را به (الرضا من آل محمد علیه السلام فرد پسندیده آل پیامبر) فرا خواند و اگر در قیامش پیروز می‌شد به آنچه که می‌خواند وفا می‌کرد ... (حکومت را به امامان اهل بیت علیهم السلام تسلیم می‌نمود).

از روایاتی هم که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام در ستایش و تمجید زید وارد شده استفاده می‌شود که او ادعای امامت نداشت و نهضتش تنها برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی جدش امام حسین علیه السلام بود، جز این که چون امام باقر و صادق علیهما السلام قیام نداشتند، گروهی خیال کردند که زید مخالف ایشان است و مردم را به امامت خودش فرا می‌خواند در حالی که می‌شود گفت حتی قیام زید به دستور امام باقر علیه السلام انجام گرفت.

عقاید زیدیه:

۱- توحید

۲- عدل

۳- «وعد وعید» که همان بشارت و انذار و خبر دادن خداوند از ثواب و عقاب است. زیدیه معتقدند هر کس کافر یا گنهکار- بدون توبه- از دنیا برود همیشه در جهنم می‌ماند.

۴- نبوت: باید پیامبران، قبل و بعد از بعثت از انجام گناه معصوم باشند.

۵- امر به معروف و نهی از منکر، زیدیه اهتمام بیشتری به این اصل می‌دهند و می‌گویند با صاحبان ظلم و ستم در مرحله اول باید از راه مسالمت‌آمیز وارد شد، پس اگر این راه نتیجه نداد و بودند افرادی که برای پیروزی حق و عدالت یاری کنند باید به شیوه انقلابی علیه ستمکاران خروج و قیام کرد و هر جمع انقلابگر نیاز به رهبری دارند که در عرف قرآن و سنت «امامت و خلافت» نامیده می‌شود.

ویژگیهای امام از دیدگاه زیدیه:

۱- باید از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام باشد.

۲- باید علیه ظلم و ستم وقت، قیام مسلحانه داشته باشد.

۳- امام باید عادل باشد.

۴- ضرورتی بر وجود نص درباره امام بعد از امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیست بلکه امامت در نسل هر دو برادر ادامه دارد.

امام‌گزینی از دیدگاه زیدیه:

زیدیه می‌گویند: بعد از امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دو راه برای انتخاب امام هست:

۱- کسی که صلاحیت امامت دارد خود را برای این مقام نامزد کند.

۲- اگر کسی از افراد شایسته برای امامت نامزد نشده باشد عده‌ای از رجال «حل و عقد» فردی را که سزاوار امامت می‌دانند نامزد می‌کنند و با او بیعت می‌نمایند.

سپس می‌گویند کسی که به امامت انتخاب شد و زمام امور را به دست گرفت تا وقتی که به وظایف و مسؤولیت‌های خود عمل کند اطاعتش بر امت واجب است و گرنه بر مسلمانان واجب است او را عزل کرده علیه وی بپاخیزند.

دیدگاه زیدیه در مورد امامت اولاد فاطمه علیها السلام نشان می‌دهد که آنان امامت را مقامی انتصابی از سوی خدا نمی‌دانند و وجود امام را در حد یک رئیس‌جمهور و تنها برای رهبری قیام لازم می‌شمارند.

اسماعیلیه

اسماعیلیه معتقد به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام هستند. او در زمان پدرش از دنیا رفت؛ با این حال پس از شهادت امام صادق علیه السلام گروهی به امامت وی معتقد شدند. البته اسماعیلیه در مورد سرنوشت امامت پس از اسماعیل اتفاق نظر ندارند.

اصول عقاید اسماعیلیه :

اسماعیلیه عقاید خود را بر یک توجیه فلسفی از جهان موجودات بنا نهاده و می‌گویند:

خداوند ابتدا عقل را آفرید و او از هر جهت کامل بود و به وسیله عقل، نفس را خلق کرد و نفس نسبت به عقل مانند نطفه نسبت به طفل است به سوی کمال حرکت می‌کنند.

جهان هفت دوره دارد: با توجه به قداستی که برای عدد هفت قائلند گفته‌اند حیات انسان و جهان هفت دوره دارد و در هر دوره‌ای پیامبر و امامانی هستند که عبارتند از: امام مقیم، رسول ناطق (گویا)، اساس و هفت‌امام که هر دوره به هفتمین آنان تمام می‌شود.

دو گونه امام: از نظر اسماعیلیه امام ممکن است دو گونه باشد: مستودع یا مستقر؛ امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگ‌ترین فرزندان او و دانای بر همه اسرار و رموز امامت است، جز این که او را حق واگذاری امامت به فرزندانش نیست و امامت در نزد او امانت و ودیعه است. او را «نائب الغیبه» نیز می‌نامند. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندانش واگذارد و آنان وارث امامتش باشند.

ابوطالب، امام مقمی است: بعثت پیامبر اسلام در دور ششم جهان واقع شده و این دوره با ظهور امام مهدی پایان می‌پذیرد. در این دوره امام مقیم ابوطالب است، رسول ناطق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که قرآن و شریعت اسلام را از ابوطالب یاد گرفته! امام اساس علی بن ابی‌طالب و امام متم محمد بن اسماعیل است که امام مهدی است.

ارزیابی عقاید اسماعیلیه

آنان نه تنها از اهل بیت پیامبر علیهم السلام فاصله گرفتند بلکه از اسلام خارج شدند و از روی مسامحه از فرقه‌های منسوب به تشیع شمرده می‌شوند.

تدابیر ویژه امام صادق علیه السلام درباره وفات اسماعیل:

اسماعیل به اتفاق همه، در زمان خود امام صادق علیه السلام از دنیا رفت؛ زراره این چنین نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام بعد از وفات اسماعیل سی تن از شیعیان خود را به منزلش فراخواند. سپس به یکی از اصحابش به نام داود بن کثیر فرمود: ای داود! روی اسماعیل را بگشای و بین او زنده است یا مرده. حضرت به همه افرادی که در آنجا حاضر بودند دستور داد یکی یکی با دقت صورت اسماعیل را بنگرند و شاهد وفاتش باشند. غسل داده کفن کردند.. و همگی بنگرید که او زنده است یا مرده... وقتی که اسماعیل را در لحد نهادند... همه بنگرید آیا او زنده است یا مرده؟ همگی گفتند: ای ولی خدا، او وفات کرده است. بار دیگر فرمود: خداوندا شاهد و گواه باش! همانا اهل باطل در مرگ اسماعیل شک و تردید خواهند نمود برای این که نور خدا را خاموش کنند... دفن تمام شد، دگر بار فرمود: این مرده کفن شده دفن شده در این لحد کیست؟ همه گفتند: اسماعیل فرزند شماس است... سپس دست فرزندش موسی علیه السلام را گرفت و فرمود: این حق است و حق با او و از اوست تا خداوند وارث زمین گردد..

نیز روایت شده که امام صادق علیه السلام بعضی از شیعیانش را به نیابت از اسماعیل به حج فرستاد. «با همه این روشنگری‌ها و محکم‌کاری‌هایی که امام صادق علیه السلام درباره وفات اسماعیل کرد باز گروهی که در عصر خود امام صادق علیه السلام نیز بودند، گفتند: نه چنین است که امام صادق علیه السلام فرموده اسماعیل نمرده و او پس از ایشان امام است! و بعضی دیگر گفتند: امامت از اسماعیل به محمد بن اسماعیل انتقال یافت.

غلات

پدیده غلو موجب ترسیم چهره‌ای آلوده و تحریف شده از دین و مذهب شده اصل آن را زیر سؤال می‌برد و در نهایت راه تکامل و پیشرفت مورد نظر دین را مسدود می‌کند. از این رو امامان شیعه به‌طور جدی با جریان غلو مبارزه کرده عقاید صحیح را بیان نموده‌اند. آنها با افشاگری درباره رؤسای غالیان و سرانجام صادر کردن فرمان قتل بعضی از آنان تلاش عظیم و پرثمری را در راه نابودی و اضمحلال این پدیده انجام داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که نظیر این تلاش را از سوی آنان در برخورد با هیچ‌یک از مذاهب دیگر اسلامی و حتی ادیان غیر اسلامی سراغ نداریم.

غلو در اصطلاح علم کلام، تجاوز کردن از عقیده صحیح نسبت به پیشوایان دینی است به‌گونه‌ای که آنان را از حد خود بالاتر برده و مقام و مرتبه‌ای را که دارای آن نیستند برایشان معتقد شوند.

عقاید افراطی و غلوآمیز، سابقه دیرینه داشته و به خصوص در قرآن، اهل کتاب از آن نهی شده‌اند که به چند مورد اشاره می‌شود:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ»

و یهود گفتند که عزیر پسر خداست.

و در خطابی به اهل کتاب گفته شده:

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ»

ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خدا غیر از حق نگویید. مسیح، عیسی پسر مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (آفریده) اوست.

در بین مسلمانان نیز غالبانی پیدا شدند که به الوهیت یا پیامبری حضرت امیر علیه السلام قائل شدند و برخی از غلات درباره امامان دیگر یا رهبران خود غلو کردند.

اهل حق

از غلات معاصر می توان از اهل حق نام برد که در ایران، ترکیه، هندوستان، پاکستان و افغانستان به سر می برند و تعدادشان تا بیش از سه میلیون نفر تخمین زده شده است. اهل حق خود به دو فرقه چهل تنان و هفت تنان تقسیم می شوند. به عقیده آنان چهل تنان و هفت تنان از جمله موجودات پاک و نورانی و از یاران خدا می باشند که قبل از خلقت آدم علیه السلام و سایر موجودات آفریده شده اند و پس از آن که با خدا عهد و پیمان بسته اند که بشر در دنیا از راه حق منحرف نشود بنا به خواهش آنان خداوند آدم علیه السلام را آفرید.

اصول عقاید اهل حق:

حلول و تناسخ از مهم ترین اصول عقاید این فرقه است. بنا بر عقیده اهل حق، خداوند در هفت جامه یا هفت تن پاک حلول کرده علاوه بر این ممکن است در هر تن پاک دیگری نیز جلوه کند و این افراد پیشوایان اهل حق می باشند. تناسخ در نظر اهل حق عبارت از این است که روح پس از مرگ بی درنگ از بدنی به بدن دیگر داخل می شود. جزای اعمال گذشته خود را می بیند و بدین ترتیب جامه های بعدی متناسب با اعمالی خواهد بود که انجام داده است، در صورتی که کارهای نیک از او سرزند به جامه ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد رفت و اگر مرتکب اعمال زشت گردد به جامه فقیران آمده دچار ناملايمات خواهد شد تا از این راه جزای کردار خود را ببیند. پس از عوض کردن هزار جامه، هزار و یکمین جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت است خواهد پوشید. اهل حق بر اساس اعتقاد به تناسخ، معتقدند که یک عده از پیشوایان آنها در اعصار گذشته در جامه پیامبران و صحابه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران حسین علیه السلام و بقیه امامان و عرفا و سلاطین به دنیا آمده اند. آنان به دوازده امام بعد از پیامبر معتقدند منتهی هر یک از امامان را مظهر یا جامه یکی از پیشوایان اهل حق می دانند که خداوند در آنان حلول کرده است. لازم به تذکر است که تناسخ، خلاف [عقاید مسلم و] ضروری اسلام و تمام ادیان آسمانی است و از دیدگاه قرآن، روح که از بدن جدا شود، قبل از قیامت که هر روحی با بدن خود محشور می شود، در عالم برزخ است و ادله عقلی نیز تناسخ را باطل می شمرد.

جمخانه و آداب آن: اهل حق هر هفته در محلی جمع شده و اوراد و اذکار خاصی را با تشریفات مخصوص به جا می آورند. عده حاضر را «جم» و آن مجمع را «جمخانه» می گویند. افراد با خود هدیه ای می آورند تا در پایان مجلس صرف شود و این هدیه، نیاز و نذر نامیده می شود که با شرکت در جمخانه و دادن نیاز، تکلیف نماز ساقط می شود. در این مراسم شخصی به نام «سید» دعای نذر را می خواند. شخص دیگری به نام «خلیفه» نذر را به طور مساوی بین حاضرین تقسیم می کند و فردی به نام «کلام خوان» اذکاری را می خواند تا افراد حاضر به پیروی از وی آنها را تکرار کنند. سید فردی است که وابسته به یکی از خاندان یازده گانه حقیقت است که در نظر اهل حق سمت پیشوایی این فرقه را دارند.

اهل حق در هر سال سه روز از دوازدهم تا چهاردهم زمستان روزه می گیرند.

آنان می‌گویند: صاحبکار فرمود: در دوره‌ای که خداوند در جامه مرتضی علی علیه السلام حلول کرده بود، قرار چنین بوده که هر کس ما را خواست سبیل نگیرد؛ از این رو اهل حق، دارای شارب‌های بلند و درازی هستند.

دیدگاه اهل حق درباره علی علیه السلام:

اهل حق همانند بسیاری از غالیان دیگر، علی علیه السلام را خدا می‌دانند و این اشعار در کتاب‌های معتبر آنان موجود است:

به دور محمد همان کردگار	شد از جامه مرتضی آشکار
پس از رحلت احمد مصطفی	بر او جانشین گشت آن مرتضی
که آن مرتضی بود ذات خدا	به تخت بقا گشت فرمانروا

البته اهل حق غیر از حضرت علی علیه السلام، شش نفر دیگر را نیز جزء جامه‌های خدا دانسته و به تجسم و تجسد خدا در آنان معتقد می‌باشند. و شاید این مطلب فقط جزو عقاید فرقه هفت‌تنان باشد. از این رو بهتر است اهل حق را به حای «علی‌اللهی» خواندن، «حلولیه» بنامیم.

موضع‌گیری ائمه علیهم السلام در برابر غلات:

باید توجه داشت که خداوند جسم نیست و حلول و اتحاد برای ذات مقدس او محال است و اگر صدور کار خارق‌العاده از علی علیه السلام یا دیگر امامان، دلیل خدایی آنان باشد باید پیامبرانی همچون حضرت موسی و عیسی علیه السلام نیز خدا باشند چرا که آنان نیز دارای معجزات بودند. احادیث فراوانی از ائمه علیهم السلام در نکوهش غالیان صادر شده و علی علیه السلام فرموده: پروردگارا! من از غلات بیزارم همان‌گونه که عیسی بن مریم از نصاری (قائلین به الوهیت عیسی) بیزار بود.

بهائیت

فرقه معاصر و ضالّه بهائیت ادامه و تکمیل یافته فرقه دیگری به نام بابیه است که در قرن سیزدهم هجری، در ایران توسط فردی به نام «علی محمد شیرازی» (باب) و تحت تأثیر عقاید شیخیه تأسیس گردید. فرقه بهائیت پس از مرگ علی محمد باب، توسط «میرزا حسینعلی نوری» معروف به بهاء‌الله که خود از پیروان باب بود، بر پایه عقاید باب و با افزودن اصول و احکام و عقایدی دیگر، تأسیس گشت.

علی محمد شیرازی، معروف به «باب» در سال ۱۲۳۵ هجری، در شیراز به دنیا آمد. بنا به نقل نویسندگان و مورخین بابی و بهائی، او همه روزه از صبح تا شب در زیر گرمای طاقت‌فرسای تابستان به پشت‌بام منزل رفته و روبه‌روی خورشید به نماز و دعا و اذکار و اوراد مختلف می‌پرداخته است، تا از این راه بتواند خورشید را تسخیر کرده و به روحانیت ستارگان دست یابد. تحمل گرمای سوزان بوشهر برای کسی که در شهر خوش آب و هوایی چون شیراز به دنیا آمده و بزرگ شده، از یک سو و ریاضت‌های سخت و خوردن بیش از حد «کندر» برای تقویت حافظه که علی محمد به آن ملتزم بود، از سوی دیگر، در وضعیت مغزی و روانی او سخت تأثیر گذاشت و رفتارهای غیرعادی از او سر زد؛ بگونه‌ای که دایی‌اش، پس از آنکه در منع کردن او، از این‌گونه امور توفیقی بدست نیاورد، او را ناچار به ترک بوشهر کرد و به

کربلا و نجف فرستاد تا شاید با تغییر آب و هوا و توسل به امام علی و امام حسین علیهماالسلام بهبودی پیدا کند.

ادعای باییت

علی محمد در کربلا با چند تن از شاگردان سید کاظم رشتی و عقاید و افکار شیخیه آشنا گردید و جذب اندیشه‌های آنان شد. و پس از مرگ سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هجری، مدعی جانشینی او شد و خود را «باب» نامید، شیخیه بعد از سید کاظم رشتی اغلب به حاج محمد کریم خان کرمانی، روی آوردند و به علی محمد شیرازی اعتنایی نکردند. از این رو علی محمد باب از شیخیه جدا شده و به قصد تبلیغ مرام خود به زادگاهش، شیراز بازگشت. بدین ترتیب فرقه بابیه در سال ۱۲۶۰ هجری شکل گرفت. با عزیمت مبلغین بابیه به شهرهای مختلف عده‌ای از مردم ساده لوح، داعیه باییت او را باور کرده و به آنها پیوستند. همزمان با پیشرفت این فرقه و افزایش شمار پیروان آن، داعیه علی محمد باب نیز بالا می‌گرفت. وی که تبلیغ خود را با ادعای باییت شروع کرده بود، اندکی بعد مدعی مهدویت شد؛ سپس ادعای پیامبری کرد و خود را به عنوان پیامبری که از جانب خدا به او وحی می‌شود، معرفی کرد. کتابی نیز با نام «بیان» نوشته و به عنوان کتاب مقدس و آسمانی که از طریق وحی به او رسیده است، به مردم معرفی کرد. علمای امامیه با حکم به ارتداد علی محمد باب، از دستگاه حکومتی خواستند، تا در برابر اقدامات باب و پیروانش واکنش نشان دهد و آنان را سرکوب نماید. باب گرچه در اثر فشار علما، حاکم فارس و غیر آنان، مجبور به توبه شد، ولی توبه‌اش بسیار دیر هنگام بود، زیرا تا آن زمان بسیاری از پیروان وی، در شهرهای مختلف به فتنه‌گری و آشوب و قتل و آزار و غارت مردم دست زده و سلب امنیت کرده بودند. از این رو شاه قاجار برای خاموش کردن آتش این فتنه‌ها تصمیم به اعدام باب گرفت.

شکل‌گیری بهائیت پس از اعدام باب

«میرزا یحیی نوری مازندرانی» ملقب به «صبح ازل» (۱۲۴۶-۱۳۳۰ هجری) که علی محمد باب یکسال پیش از مرگ خود، وی را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود، به جای باب نشست و امور بایبان را به دست گرفت. اما برادر او میرزا حسینعلی نوری ملقب به «بهاءالله» در موضوع جانشینی وی به مخالفت برخاست. تا اینکه در سال ۱۲۶۸ هجری پس از سوء قصد نافرجام به جان ناصرالدین شاه قاجار، مأموران حکومتی به دستگیری گسترده بایبان مبادرت می‌کنند و عده زیادی از آنان اعدام می‌شوند. میرزا حسینعلی و یارانش از جمله دستگیر شدگان بودند، اما با دخالت مستقیم سفارت روسیه، حکومت قاجار از قتل او منع می‌شود و به ناچار وی و برادرش صبح ازل و جمعی از نزدیکانش را به عراق تبعید می‌کند. دولت عثمانی (که بر سرزمین عراق نیز حاکمیت داشت)، آن دو را محاکمه کرده و به تبعید در دو نقطه جدا از یکدیگر محکوم می‌نماید. صبح ازل به قبرس و بهاءالله به فلسطین تبعید می‌شوند. «میرزا حسینعلی نوری» معروف به بهاءالله (۱۳۱۰-۱۲۳۳ ه. ق) در سال ۱۲۸۵ هجری فرقه «بهائیت» را در عکا تأسیس کرد. پس از تأسیس فرقه بهائیت به جانشینی علی محمد باب قانع نشده، ابتدا از مقام جانشینی باب به مقام باییت رسید، سپس ادعای مهدویت کرد. آنگاه مدعی ولایت مطلقه شد. سپس از رسالت سر در آورد و آوردن شریعت جدیدی را اعلام نمود؛ آنگاه مدعی شد که خدا در او حلول کرده و مظهر خدا شده و خود را به عنوان «هیکل اعلی» معرفی کرد و سرانجام مدعی ربوبیت و الوهیت شد. وی در یکی از کتابهایش به نام «کتاب مبین» چنین می‌گوید: «لا اله الا انا المسجون الفرید» و در کتاب دیگرش به نام «ایام تسعه» در مورد روز تولد خود می‌گوید: «فیا حبذا هذا الفجر الذی فیه وُلد من لم یلد و لم یولد!» بهاءالله سرانجام در سال ۱۳۱۰ هجری در شهر عکا از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. قبر او اکنون قبله‌گاه بهائیان

است. از ابتدای تأسیس دولت اسرائیل در سرزمینهای اشغالی فلسطین، تشکیلات مرکزی بهائیت به رهبری شوقی ربّانی و دولت اسرائیل یکدیگر را به رسمیت شناخته و طبق اظهار خود آنان، روابطشان دوستانه و صمیمانه است.

مرام و عقیده بهائیت:

از آنجا که اساس و بنیان این فرقه سست و بی‌پایه و نظرات رهبران آن سخیف و بی‌دلیل و برهان است، ضرورتی برای بررسی و نقد آنها نمی‌بینیم.

۱- **نسخ شریعت اسلام:** بهائیان، عقیده بهائیت را ناسخ شریعت اسلام می‌دانند و می‌گویند؛ دوره ما دوره رسالت مظهر جمال الهی (من یُطهره الله) بوده و بعد از این نیز بارها خداوند بر زمین و زمینیان تجلی خواهد کرد اما حداقل تا هزار سال دیگر، خبری از ظهور و تجلی الهی، در جهان نخواهد بود.

۲- **حلول و تجلی خدا:** بهائیان معتقدند، هر چند یکبار خداوند در جسم یک فرد برگزیده، حلول نموده و در او ظهور می‌کند. آنگاه آن فرد به عنوان مظهر خدا ظهور خواهد کرد. اولین فردی که چنین داعیه‌ی داشت، خود باب بود. پس از او نیز افراد دیگری از پیروان وی چنین ادعایی کرده‌اند که از جمله آنها «بهاءالله» است.

۳- **نماز و قبله:** نماز بهائیان نه رکعت است که صبح و ظهر و شب خوانده می‌شود و بیشتر آن را بهاءالله از آنان برداشته است. قبله بهائیان طبق نظر بهاءالله به طرف «عکا» محل زندگی و قبر بهاءالله است.

۴- **حج:** علی محمد باب، خانه محل ولادت خود را در شهر شیراز، به عنوان بیت‌الله الحرام معرفی کرد و پیروانش را به زیارت و حج آن ترغیب نمود. اما بهاءالله، همانگونه که قبله را به عکا (محل زندگی و دفن خود) تغییر داد، همانجا را هم، بیت الحرام قرار داد. بهائیان برای هر دو مکان احترام و تقدس قائلند.

۵- **طهارت و نجاست:** علی محمد باب، فضله موش، خفاش و ابابیل و نیز منی را پاک اعلام کرده بود و نجاست سایر مواردی را که در شریعت اسلام نجس به شمار می‌رود، ردّ نکرده بود. بهاءالله همه نجاسات را بدون استثناء پاک اعلام کرد.

۶- **حلیت ربا:** به شرط آنکه مورد رضایت دو طرف باشد.

۷- **حجاب و نگاه:** باب، حکم حجاب را از زنان برداشته و نگاه زن و مرد را به یکدیگر، مجاز اعلام کرد.

پرسش

- ۱- آیا رهبر مذهبی زیدیه (زیدبن‌علی بن‌حسین (ع))، ادعای امامت داشت؟ چرا؟ ۲- اصول عقاید زیدیه را نام ببرید. ۳- ویژگی ممتاز امام از نظر زیدیه چیست؟ ۴- فرقه شیعی اسماعیلیه، چند امامی هستند؟ ۵- اصول عقاید اسماعیلیه را به اجمال بنویسید. ۶- غلات به چه کسانی گفته می‌شود؟ ۷- اهل حق کیانند و مهم‌ترین اصول عقاید آنان چیست؟ ۸- بنیانگذاران اصلی فرقه ضالّه بابی و بهائی کیانند؟ ۹- چهار مورد از عقاید سخیف بهائیت را نام ببرید. ۱۰- آیا فرقه بهائیت را می‌توان یک فرقه مذهبی نامید؟ چرا؟

فصل چهارم: اهل حدیث (از فرقه های اهل سنت)

دو دستگی مسلمانان درباره جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دوری از اهل بیت سبب شد تا فرقه‌های کلامی و فقهی گوناگونی نیز در میان اهل سنت پدید آید که با گذشت زمان بر تعدادشان افزوده شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از «اهل حدیث» نام برد که برخلاف بسیاری از فرقه‌هایی که با گذشت زمان منقرض شده و از بین رفتند، روش کلامی و فقهی آنان همچنان به‌عنوان یک تفکر، بر بخش عظیمی از جهان اهل سنت حاکم است و مدافعان سرسختی در برخی از کشورهای اسلامی همچون عربستان دارد.

اهل حدیث کی‌تاند؟

در معرفی اهل حدیث می‌توان گفت آنان کسانی هستند که در اصول و فروع دین به ظواهر آیات و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کنند و از به‌کارگیری عقل و تحلیل‌های عقلانی در زمینه مسائل اعتقادی و معارف دینی به شدت پرهیز می‌کنند. اصل و معیار برای آنان سنت پیامبر است، اعم از این که موافق عقل باشد یا مخالف.

ممنوعیت نقل حدیث پیامبر از طرفی و احادیث ساختگی در راستای منافع دستگاه خلافت و غیر آن و نفوذ اسرائیلیات به‌نام حدیث پیامبر از طرف دیگر، موجب شد که سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت ایشان به گونه‌ای در پرده‌ای از ابهام فرو رود که تشخیص گفتار واقعی پیامبر دشوار گردید. لکن اهل حدیث بدون هیچ‌گونه تحقیق و تأملی در سند و دلالت احادیث و یا عرضه آنها بر کتاب خدا، هر روایتی را به‌عنوان سنت پیامبر تلقی کردند و اصول اعتقادی خود را براساس ظاهر روایات و احادیث پی‌ریزی نمودند، گرچه ظاهر آن احادیث با مفاد آیات اختلافی آشکار داشت. نتیجه این سهل‌انگاری، پیدایش مشبهه و مجسمه در میان آنان بود یعنی کسانی که خدا را به مخلوقاتش تشبیه کردند و صفات جسمانی برای او قائل شدند و در نتیجه برای خدای بی‌مثال، مثل‌ها تراشیدند.

در برابر آنان معتزله بودند که گرایش عقلانی داشتند و استدلالشان بیشتر به عقل بود تا نقل. این گروه دیدگاه اهل حدیث را در مورد صفات الهی رد می‌کردند و از تشبیه و تجسیم پرهیز می‌نمودند.

احمد بن حنبل بزرگ اهل حدیث، به‌خاطر اصرار بر قدیم بودن قرآن از سوی معتصم زندانی شد تا این که زمان متوکل فرا رسید. استقامت اهل حدیث در راه عقیده - قدیم بودن قرآن - و تحمل شکنجه و زندان در این باره موجب جلب توجه جامعه به آنان و برخورداریشان از پایگاه اجتماعی شد. متوکل با درک موقعیت آنان در جامعه به نظریه قدیم بودن قرآن متمایل شد و احمد بن حنبل را گرامی داشت. او به اهل حدیث اجازه داد در رد معتزله و در تشبیه و تجسیم برای مردم سخن بگویند و حدیث نقل کنند. در نتیجه از زمان متوکل، ستاره اهل حدیث درخشید و دوران انزوا و محدودیت معتزله آغاز شد. بدین سان احمد بن حنبل در زمینه عقائد و معارف الهی پیشوای اهل حدیث از مسلمانان سنی مذهب شناخته شد و اندیشه‌ها و دیدگاه‌هایش به‌عنوان عقاید سلف صالح مورد قبول واقع گردید و مخالفان نظریات وی بدعت‌گزار محسوب شده و مورد تعقیب قرار گرفتند.

عقاید ویژه اهل حدیث

خداوند بر عرش خویش مستقر است. او دارای دو دست، چشم و صورت است و در روز رستاخیز با چشم دیده می‌شود. اهل سنت و حدیث، فضیلت صحابه رسول خدا را باور دارند و از هرگونه گفتگویی درباره شخصیت آنان خودداری می‌کنند با این همه ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام را برتر می‌شمارند و خلافت این چهار تن را باور دارند.

مصلحت هر مسلمان ارج نهادن به پیشوایان مسلمین و دعا برای آنهاست و نباید با شمشیر بر آنان خروج کرد. و نباید در فتنه و شورش با ایشان پیکار نمود. بدی‌های بندگان و اعمال آنان را خداوند آفریده.

از آنجا که عقاید اهل حدیث و احمد حنبل ظهور در تشبیه و تجسیم داشت و با اصول مسلم عقلی ناسازگار بود، مکتب اشعری، توسط ابوالحسن اشعری جایگزین مکتب اهل حدیث گردید.

ابن تیمیه و احیای سلفی‌گری

در اواخر قرن هفتم ابن تیمیه از پیروان احمد بن حنبل به احیای مکتب او برخاست و تصرفات و اصلاحات ابوالحسن اشعری را رد کرد و متکلمان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: چنان که احمد بن حنبل گفته، بیشتر متکلمان زندیقند. ابن تیمیه در عقاید دینی به ظاهر قرآن و حدیث متکی بود و همه آیات و احادیثی که به خدای متعال اشارتی دارد را به صورت ظاهری و لفظی تفسیر می‌کرد.

او با احیای سلفی‌گری احمد بن حنبل، اموری را نیز به عنوان عقاید سلف به عقاید اهل حدیث اضافه نمود که عبارتند از: سفر برای زیارت پیامبر حرام است زیرا منتهی به شرک می‌شود. توسل به اولیای الهی حرام و شرک است. بناسازی بر قبور و تعمیر آنها حرام است. بیشتر فضایی که در مورد علی علیه السلام و ذریه‌اش نقل شده، صحت ندارد.

علمای اهل سنت انکار فضایل علی علیه السلام و ذریه‌اش را دلیل دشمنی ابن تیمیه با علی علیه السلام دانسته‌اند و گفته‌اند: به دلیل این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «یا علی تو را جز منافق دشمن نمی‌دارد»، ابن تیمیه منافق است. ابن تیمیه از سوی علمای معاصرش مورد تکفیر قرار گرفت و بارها از طرف دستگاه قضایی وقت محکوم به زندان شد و گویا در همان زندان مرد. کتاب‌های متعددی علیه عقاید ابن تیمیه توسط علمای اهل سنت از مذاهب چهارگانه نوشته شد و همگی او را به بدعت‌گذاری در دین معرفی کردند.

تجدید حیات سلفی‌گری در قرن دوازدهم (وهابیت)

قرن‌ها سپری شد و با توجه به شخصیت منفی و مطرودی که ابن تیمیه در افکار و اذهان پیدا نمود، تعالیم و آموزه‌هایش در بوته فراموشی قرار گرفت تا این که نوشته‌های او به دست محمد بن عبدالوهاب افتاد. او در قرن دوازدهم برای احیای مکتب ابن تیمیه به پا خاست. مورخان نوشته‌اند که اساتید محمد بن عبدالوهاب، ضلالت و گمراهی را در چهره او حدس می‌زدند و پدرش که از علمای حنبلی بود به خاطر حرف‌های کفرآمیزی که از او می‌شنید بارها او را سرزنش کرد و اول کسی که در رد مسلک وی کتاب نوشت برادرش سلیمان بن عبدالوهاب بود. محمد بن عبدالوهاب با امیر شهر «درعیه» محمد بن سعود (جد اعلائی حاکمان فعلی عربستان) پیمان همکاری بست؛ بدین گونه که شیخ محمد برای توسعه و تحکیم حکومت وی از دین و مذهب مایه بگذارد و او نیز برای گسترش ریاست مذهبی او از نیروی نظامی استفاده کند. محمد بن سعود برای تحکیم پیمان، یکی از دختران شیخ محمد را برای پسرش عبدالعزیز خواستگاری نمود. این همکاری بین وهابیت و خاندان سعودی هم‌اکنون نیز ادامه دارد. شیخ محمد از میان تعالیم ابن تیمیه بیشتر مسأله زیارت قبور و توسل را مورد نظر قرار داد و اساس دعوت خود را بر محور توحید و شرک بنا نهاد؛ هر مسلمانی را که برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت یا به وی توسل می‌جست، مشرک نامید و بلاد مسلمین را بلاد شرک خواند و جهاد با آنان را واجب دانست تا به آیین وی بازگردند و بدین سان با کمک خاندان سعودی حرکت ویرانگری علیه مقدسات اسلامی آغاز شد. در سال ۱۳۴۴ هجری قمری با فتوای علمای وهابی آثار قبور اهل بیت

علیهم السلام در بقیع تخریب شد و همه اینها با چماق شرک و عبادت غیر خدا انجام گرفت. از این رو قبل از بررسی دیدگاه وهابیت به تعریف توحید و شرک می‌پردازیم .

پرسش

۱- اهل حدیث کیانند؟ به اختصار بیان کنید. ۲- احیاگر سلفی‌گری کیست و چه عقایدی داشت؟ ۳- فرقه وهابیت را به اجمال معرفی کنید. ۴- آیا توسل به غیر خدا شرک است؟ چرا؟ ۵- بناسازی بر روی قبور از نظر وهابی‌ها چگونه است و پاسخ آنها چیست؟

فصل پنجم: معتزله (از اهل سنت)

جمودگرایی اهل حدیث و عزل عقل از حوزه مباحث کلامی که منجر به پیدایش اندیشه‌های کلامی نادرستی گشت، زمینه را برای پیدایش گروه معارضی به نام معتزله پدید آورد که در عقاید و اندیشه‌های کلامی، بیشتر بر اصول عقلی و مبادی برهانی تکیه داشتند. این گروه در اوائل قرن دوم ظاهر شدند و در مقایسه با اشاعره که بعد از آنان پدید آمدند، نقاط مثبتی داشتند هر چند به خاطر دوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام و رها کردن ثقل اصغر مشکلات فکری و اعتقادی دیگری پیدا کردند.

حیات معتزله را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد :

الف - دوره پیدایش و تأسیس اصول اعتزال که به وسیله «واصل بن عطا» و «عمرو بن عبید» شخصیت اول و دوم معتزله در اواخر عصر اموی آغاز شد .

ب - روزگار شکوفایی و دستیابی به قدرت سیاسی که در زمان مأمون به وقوع پیوست. مأمون مسلک اعتزال را به عنوان مذهب رسمی حکومتش پذیرفت .

ج - دوره انحطاط و ضعف که بعد از پیدایش اشاعره و از زمان متوکل عباسی آغاز شد که مکتب اهل حدیث را مذهب رسمی حکومتش قرار داد و معتزله در زمان او تحت تعقیب قرار گرفتند و از آن به بعد، نور معتزله خاموش و مکتب اشاعره رونق یافت.

وجه نام‌گذاری به معتزله

مشهور است که بعد از قضیه حکمیت در جنگ صفین، خوارج، حضرت علی علیه السلام را به خاطر قبول حکمیت گنهگار و کافر دانستند. دیدگاه خوارج درباره کافر شدن صاحب گناه کبیره، موجب رواج این بحث در جامعه اسلامی شد که به راستی اگر کسی گناه کبیره انجام داد حکمش چیست؛ آیا مؤمن است و به قدر گنااهش کیفر می‌شود یا اصلاً کافر شده است؟ نقطه مقابل خوارج «مرجئه» بودند. آنان گفتند با وجود ایمان، گناه و معصیت هر چند کبیره باشد، ضرری ندارد چنان که با وجود کفر نیز اطاعت خدا سودی نمی‌بخشد. گویند در همین راستا مردی نزد حسن بصری (متوفای ۱۱۰ هـ) آمد و نظرش را درباره کسی که گناه کبیره انجام دهد جویا شد. او در فکر فرو رفت. قبل از دادن پاسخ، شاگردش واصل بن عطا، جواب سؤال کننده را این گونه داد: من نمی‌گویم صاحب گناه کبیره بطور مطلق مؤمن یا کافر است بلکه بین آن دو است؛ نه مؤمن است نه کافر. سپس برخاست و به سوی یکی از ستون‌های مسجد رفت و پاسخ خودش را برای گروهی از یاران حسن بصری تقریر نمود. حسن بصری به وی گفت: «إِعْتَزَلَ عَنَّا وَاصِلٌ» واصل از ما کناره‌گیری کرد. اعتزال به معنای کناره‌گیری است. از این جهت واصل بن عطا و یارانش معتزله نامیده شدند.

اصول اعتقادی معتزله

مکتب کلامی معتزله بر پنج اصل استوار بود که هر کس آنها را می‌پذیرفت معتزلی به‌شمار می‌آمد و آنها عبارتند از: ۱- توحید، ۲- عدل، ۳- وعد و وعید، ۴- منزلت بین‌المنزلتین، ۵- امر به معروف و نهی از منکر.

لازم به ذکر است که اصول یاد شده نمی‌تواند مشتمل بر همه اصول دین باشد که اعتقاد به آن معیار اسلام و ایمان است، زیرا اعتقاد به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از اصول دین است و منکرش کافر است درحالی که معتزله متعرض آن نشده‌اند و از طرفی اعتقاد به مؤمن و کافر نبودن صاحب گناه کبیره (که معنای منزلت بین‌المنزلتین است) نمی‌تواند جزو اصول دین باشد به‌گونه‌ای که بی‌اعتقادی نسبت به آن موجب خروج از ایمان گردد. پس اصول پنجگانه معتزله نسبت به اصول دین، نه جامع افراد است نه مانع اغیار. به‌نظر می‌رسد آنچه معتزله عرضه کرده‌اند، مسائلی است که آنان در بحث‌های علمی - کلامی خود با فرقه‌های مخالفشان، برای رد بر ایشان به‌عنوان اصول پنجگانه یاد کرده‌اند. چنان‌که تعدادی از اصول عقائد اهل حدیث و اشاعره نیز این‌گونه است.

لکن بزرگان معتزله همانند قاضی عبدالجبار، اعتقاد به اصول یاد شده را بر هر مسلمانی واجب دانسته و گفته‌اند: مخالف این اصول، یا کافر است یا فاسق یا خطاکار.

ارزیابی دیدگاه معتزله پیرامون اصول پنجگانه

عدل: از میان صفات الهی، عدل به عنوان یک اصل اعتقادی از سوی امامیه و معتزله در جدول عقاید اسلامی قرار گرفته است. اهل حدیث برای تحفظ بر اصل خالقیت خداوند بر همه چیز، گفتند: افعال بندگان نیز همانند همه موجودات به‌طور مباشر و مستقیم، آفریده و مخلوق خداست (جبر) و اگر بگوییم خداوند در کار بندگان دخالتی ندارد و آنان خود فاعل کارهایشان می‌باشند به شرک در خالقیت و فاعلیت دچار شده‌ایم. معتزله گفتند: انسان در هستی خود محتاج خداوند است، اما در انجام کارها از او بی‌نیاز است و اختیار آنها به او واگذار شده است که در اصطلاح «تفویض» در برابر جبر نامیده می‌شود. معتزله برای حفظ اصل تنزیه و نسبت ندادن زشتی‌های بندگان به خداوند، این نظریه را برگزیدند و گفتند این خلاف عدل است که خداوند بندگان را به خاطر گناهان غیر اختیاری کیفر دهد.

لکن تفویض مورد نظر معتزله را نمی‌توان پذیرفت، زیرا انسان همان‌گونه که در پیدایش، نیازمند به خداست در بقا و استمرار هستی و نیز در انجام کارها به او محتاج است، جز این که خطاست اگر همانند اهل حدیث خداوند را علت مباشر و مستقیم اعمال بندگان بدانیم بلکه اراده او بر این است که اعمال انسان از اراده خودش ناشی شوند و اگر کارهای انسان بدون اختیار و اراده از او سرزند، خلاف اراده الهی است و او انسان را بر انجام اعمال اختیاری توانا ساخته است.

وعد و وعید: «وعد» وعده الهی بر دادن پاداش بر ایمان و عمل صالح و «وعید» وعده او بر کیفر دادن اهل کفر و معصیت است. بعضی از معتزله می‌گویند: خداوند به صاحبان گناه کبیره وعده عذاب داده است پس اگر عذاب ندهد، لازم می‌آید خلف وعده کرده یا دروغ گفته باشد و اینها بر او محال است و بر همین اساس گفته‌اند اگر صاحب گناه کبیره توبه نکرده باشد، بخشیده نمی‌شود بلکه جاودانه در آتش می‌ماند.

پاسخ: این است که در این زمینه بین وعد و وعید تفاوت است یعنی خلف وعده در مورد دادن پاداش بر عمل صالح قبیح است. زیرا هر چند در ابتدا کسی بر خدا حقی ندارد و هر چه او دهد تفضل است اما بعد از اینکه خود وعده پاداش به

نیکوکاران داد هر مؤمنی با انجام کار نیک استحقاق پاداش پیدا می‌کند و خلف وعده در این زمینه موجب تزییع حق او می‌شود لکن عملی نکردن وعده عذاب قبیح نیست چون در این صورت خداوند از حق خود گذشته است و از دیدگاه عقلائی عفو کردن در شرایط خاصی - بعد از وعده عذاب - نیک بوده و عفو کننده تحسین می‌شود.

عوامل سقوط معتزله

ستاره معتزله از زمان متوکل عباسی افول کرد و دوران درخشش و پیروزی اهل حدیث آغاز گردید. این موضوع دارای علل و عواملی است که به بعضی اشاره می‌شود:

۱- زمانی که معتزله به قدرت سیاسی دست یافتند اهل حدیث را تحت تعقیب قرار می‌دادند و محاکم تفتیش عقاید از نوع قرون وسطایی به‌ویژه در زمان مأمون تشکیل گردید تا فقها و محدثان از اعتقاد به قدیم بودن قرآن دست بردارند، در غیر این صورت یا کشته می‌شدند یا زندانی می‌گشتند. چنان که احمد بن حنبل یک بار زمان مأمون به خاطر عقیده‌اش به قدیم بودن قرآن، دست بسته از سوی فرمانده نظامیان بغداد اسحاق بن ابراهیم به‌سوی مأمون که آن روز در یکی از شهرهای مرزی به سر می‌برد فرستاده شد که با فوت مأمون از وسط راه آزاد گشت و در زمان معتصم زندانی شد. درحالی‌که اهل حدیث از قداست و نفوذ اجتماعی برخوردار بودند و این موجب بدبینی توده مردم نسبت به معتزله شد و اعتبار اجتماعی آنان را پایین آورد.

۲- بعضی از تعالیم معتزله جنبه منفی داشت و مورد پذیرش مردم نبود در حالی‌که عقاید اهل حدیث آن گونه نبود. به‌عنوان مثال، معتزله گفتند: شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شامل مؤمنان فاسقی که بی‌توبه از دنیا می‌روند نمی‌شود و آنان در آتش جاودانه‌اند. در حالی‌که عقاید اهل حدیث این بود که شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای صاحبان گناه کبیره ذخیره شده و خلود در جهنم مخصوص کافران است و این خود افکار و احساسات عموم را به‌سوی اهل حدیث متوجه نمود.

۳- کناره‌گیری ابوالحسن اشعری از مکتب معتزله و تبلیغ علیه آن با این که تا چهل سالگی پیرو آن مکتب بود.

۴- عقل‌گرایی مفرطانه معتزله و تأویل نصوص شرعی، در حالی‌که اهل حدیث پایبند ظواهر کتاب و سنت بودند.

۵- معتزله اعتقاد به عدل و امر به معروف و نهی از منکر را جزو اصول کلامی خود قرار دادند و در واقع ستمگری‌های خلفا دست کم از نظر تئوری و اعتقادی برای آنان قابل قبول نبود هر چند در عمل همیشه با آنان سازش کردند؛ در حالی‌که از نظر اهل حدیث، اطاعت سلطان ولو ستمگر باشد واجب است.

بعدها نیز بزرگان دینی اهل سنت از مکتب اهل حدیث پیروی کردند و همان را ترویج نمودند و در ذائقه سلاطین و حکومت‌ها نیز مکتب کلامی اهل حدیث شیرین‌تر بود.

پرسش

۱- وجه نام‌گذاری معتزله چیست؟ به اختصار بیان کنید. ۲- اصول عقاید معتزله را نام ببرید؟ نام ببرید. ۳- چرا معتزله را «اهل تفویض» می‌گویند؟ ۴- وعد و وعید به چه معناست، توضیح دهید؟ ۵- چه عواملی موجب سقوط و افول معتزله شد؟

فصل ششم: اشاعره (از اهل سنت)

یکی از مکاتب کلامی که در برابر معتزله تأسیس گردید مکتب ابوالحسن اشعری (متولد ۲۶۰ ه.ق) بود. او ابتدا دارای مذهب اعتزال بود و تا چهل سالگی نزد استادش ابو علی جبائی، مبانی و اصول معتزله را یاد می‌گرفت که ناگهان از این مذهب کناره‌گیری کرد و در مسجد جامع بصره به‌طور علنی از التزام به مذهب معتزله توبه نمود و از مکتب اعتقادی اهل حدیث و احمد بن حنبل هواداری کرد. در مورد علل برگشت اشعری از مکتب معتزله که در زمان مقتدر عباسی صورت گرفت از دو عامل می‌توان نام برد:

۱- رهایی از فشار بر معتزله که از زمان متوکل به بعد آغاز شده بود.

۲- اندیشه اصلاح و بازنگری در عقاید اهل حدیث.

وی با پیوستن به اهل حدیث از هواداران این مکتب شمرده شد و سخنانش مقبول عام و خاص گشت و زمینه برای اصلاحات مورد نظر وی فراهم گردید و توفیق یافت که بسیاری از عقاید و دیدگاه‌های اهل حدیث را اصلاح و تعدیل کند.

هر چند اهل حدیث در ابتدا استقبال شایانی از مکتب کلامی اشعری نکردند، اما بعد از وفاتش روش کلامی وی مورد پسند بسیاری از حنبلی‌ها واقع شد و اندیشه‌هایش بر افکار و اندیشه احمد بن حنبل مقدم گردید و بدین سان با افول پیشوایی احمد در زمینه عقاید و معارف الهی، ابوالحسن اشعری به‌عنوان امام اهل سنت در مسائل کلامی برگزیده شد.

ویژگی‌های مکتب کلامی اشاعره

۱- **توجه به دلایل عقلی:** اشعری در عین اعتماد بر کتاب و سنت به عقل نیز توجه نمود و حتی رساله‌ای به‌نام «استحسان الخوض فی الکلام» نوشت و در آن گفت که یکی از منابع در زمینه مسائل اعتقادی، عقل است.

۲- **مکتبی میانه بین معتزله و اهل حدیث:** با تصرفی که اشعری در مسائل کلامی اهل حدیث انجام داد توانست مکتب معتدلی را پایه‌ریزی کند. به‌عنوان نمونه، اهل حدیث می‌گفتند؛ خداوند واقعاً دارای دست، چشم و صورت است و بر عرش خویش مستقر می‌باشد. اشعری آن را پذیرفت ولی چون پذیرش این صفات مستلزم تشبیه و تجسیم بود که عقل آن را درباره خدا نمی‌پذیرد قید «بلاکیف» و «بلا تشبیه» را اضافه نمود و گفت: خداوند دست دارد، اما بدون کیفیت و تشبیه، یعنی کیفیت دست انسانی را ندارد و شبیه آن نیست.

دیدگاه اشاعره درباره توحید صفاتی

اشاعره - برخلاف برهان عقلی و فرمایش امیرالمومنین علیه السلام - قائلند که صفات ذاتیه‌ای نظیر علم، قدرت و حیات به وجودی مغایر با ذات الهی موجودند یعنی همان‌گونه که مفهوم لفظ علم و قدرت غیر از مفهوم لفظ جلاله «الله» است، در مصداق خارجی نیز غیر همدیگر می‌باشند؛ جز این که این صفات همراه با ذات الهی هستند و تفاوت صفات خداوند با صفات آفریدگانش، در قدیم و حادث بودن است.

اشاعره و رؤیت خدا در قیامت

قبل از اشاعره، امام اهل حدیث، احمد بن حنبل نیز دیده شدن خدا در قیامت را جزو عقاید سلف صالح شمرده و انکار آن را بدعت شمرده است. لازم به ذکر است که مورد بحث آنان، دیدن خدا با چشم حسی و فیزیکی است. در حالی که دلایل عقلی و نقلی که بر جسم نبودن خداوند دلالت دارد، دلیل بر رد این نظریه نیز هست.

حسن و قبح افعال از دیدگاه اشاعره

اشاعره در این بحث با انکار حسن و قبح عقلی به نوعی حسن و قبح شرعی قائل شدند. محور بحث این است که آیا عقل انسان می‌تواند به خودی خود و صرف نظر از امر و نهی الهی، ضوابطی را برای افعال به‌ویژه افعال الهی در نظر بگیرد و براساس آنها حکم به لزوم انجام کاری و ترک کار دیگری بکند؟ به‌عنوان مثال، بگوید: لازم است خداوند مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ ببرد. یا این‌گونه قضاوت‌ها تنها براساس وحی صورت می‌گیرد؟

اشاعره می‌گویند: در امور تکوینی آنچه خدا انجام دهد نیکوست و در امور تشریحی آنچه خدا به آن امر کند خوب است، نه این‌که چون کاری خوب است خدا آن را انجام می‌دهد یا به آن امر می‌کند. بنابراین اگر خداوند مؤمنان را به دوزخ و کافران را به بهشت ببرد چون کار خداست خوب است و اگر خدا دستور دهد که حق یتیم را پایمال کنید چون فرمان خداست کار خوبی است. بازگشت همه اینها به انکار حسن و قبح عقلی است.

پس می‌تواند مؤمنان را به دوزخ و کافران را به بهشت ببرد و اگر این کار را انجام داد از عدل بیرون نیامده است، لکن هیچ‌گاه این کار را نمی‌کند، زیرا خود خبر داده که کافران را عقاب می‌کند و به مؤمنان پاداش بهشت می‌دهد و خداوند دروغ نمی‌گوید.

پاسخ اجمالی این است که از کجا می‌توان گفت که خداوند دروغ نمی‌گوید؟ اگر گفته شود او خود به ما خبر داده که دروغ نمی‌گوید در این صورت خود این هم یک نوع خبر است و از کجا خداوند در این خبر دانش دروغ نگفته است؟ مگر گفته شود کذب قبیح است و خداوند کار قبیح انجام نمی‌دهد و در این صورت به حسن و قبح عقلی اعتراف کرده و اساس نظریات یاد شده فرو می‌ریزد.

گریزگاهی به نام کسب

ابوالحسن اشعری دریافت که با قبول جبر، مسأله امر و نهی و ثواب و عقاب الهی باطل و لغو می‌شود، برای دفع اشکال گفت: خداوند خالق همه چیز از جمله افعال انسان است اما انسان کسب کننده اعمال خودش است و هر فعلی که از انسان صادر می‌شود دارای دو جهت خلقی و کسبی است؛ ایجاد و خلق عمل از خدا و کسب آنان از انسان است و از این جهت مسؤول اعمال خویش است و معیار اطاعت و عصیان و ثواب و عقاب نیز کسب است.

پاسخ: براساس نظریه کسب آیا انسان نقشی در صدور فعل دارد یا نه؟ در صورت اول، نمی‌توان فعل انسان را در بست مخلوق و آفریده خدا دانست و دست کم، آن فعل مخلوق خدا و انسان است و در این صورت اصل توحید در خالقیت با تفسیری که اشاعره از آن دارند آسیب می‌بیند. و اگر صورت دوم صحیح باشد یعنی انسان در فعلی که انجام می‌دهد نقشی نداشته باشد پس، چرا باید او مسؤول اعمال خودش باشد؟! پس نظریه کسب مشکل جبر را حل نمی‌کند.

تکلیف فراتر از توان

از نظر اشعری امکان دارد که خداوند انسان را به چیزی که توان انجامش را ندارد فرمان دهد. و در این زمینه به ظاهر تعدادی از آیات استدلال کرده است که به یک نمونه اشاره می‌شود: خداوند نامها را به آدم یاد داد سپس به فرشتگان که بر آفرینش آدم اعتراض کرده بودند خطاب کرد و فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید از اسامی اینها خبر دهید. درحالی که خداوند متعال می‌دانست آنان از آن نامها اطلاعی ندارند و نمی‌توانند از آنها خبر دهند.

پاسخ این است که اولاً تکلیف فراتر از توان، از نظر عقلی قبیح و زشت است پس محال است خداوند حکیم چنین تکلیفی داشته باشد. ثانیاً خود فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند. ثالثاً همان‌گونه که در علم اصول بیان شده گاهی آمر و فرمان دهنده با انگیزه طلب جدی و واقع شدن فعل در خارج، انجام آن را از کسی می‌خواهد و گاهی با انگیزه امتحان یا آشکار نمودن ناتوانی طرف از انجام فعل یا امور دیگر، امری را صادر می‌کند. و در آیه یاد شده انگیزه فرمان الهی این بوده که بر فرشتگان ثابت شود که آنان دانش آدم علیه السلام را ندارند و از علم به نام‌های یاد داده شده به آدم علیه السلام ناتوانند.

پرسش

۱- ویژگیهای مکتب کلامی اشاعره را به اختصار بنویسید. ۲- دیدگاه اشاعره در باره توحید صفاتی را به اختصار توضیح دهید. ۳- آیا بنا به ادعای اشاعره در قیامت میتوان خدا را دید؟ منظور چه نوع دیدنی است؟ ۴- آیا حسن و قبح افعال نزد اشاعره، عقلی است یا شرعی؟ ۵- مفهوم «کسب» نزد اشاعره به چه معنا است؟ ۶- آیا ادعای اشاعره مبنی بر «تکلیف فراتر از توان» درست است؟ توضیح دهید؟

فصل هفتم: ماتریدیه و مرجئه

علاوه بر مکاتب کلامی یاد شده، دو مکتب ماتریدیه و مرجئه از میان سایر مکاتب سنی مذهب از شهرت بیش‌تری برخوردارند.

مکتب کلامی ماتریدیه

همان زمانی که ابوالحسن اشعری در عراق علیه معتزله بپا خاست و به ترویج و عقاید اهل حدیث- با اصلاح و تعدیل آن- پرداخت، محمد بن محمد ماتریدی سمرقندی - متولد ۳۳۳ هـ - نیز در ناحیه خراسان به شکلی دیگر از مذاهب اهل حدیث حمایت کرد و علیه معتزله تبلیغ نمود هر چند اشعری در فروعات فقهی شافعی مذهب و ماتریدی تابع مکتب فقهی ابوحنیفه بود.

ویژگی‌های مکتب ماتریدی

۱- در این مکتب به عقل بهای بیشتری داده شده و شاید ماتریدی در این جهت از روش فقهی ابوحنیفه نیز متأثر شده که در فروعات به قیاس و استحسان عمل می‌کرد. از این رو ماتریدیه هر چند بر معتزله حمله کردند، اما به روش کلامی آنان نزدیک‌ترند.

۲- ماتریدیه به تنزیه نزدیک‌تر است تا تشبیه و تجسیم. در اینجا به مواردی از عقاید ماتریدیه و افتراقشان با اشاعره اشاره می‌شود:

الف- هر دو مکتب بر لزوم ایمان به صفات خبری تأکید دارند؛ جز این که اشاعره وجود آن صفات را به معنای ظاهری‌اش با قید عمومی «بلا تکلیف» برای خداوند اثبات می‌کنند، ولی ماتریدیه می‌گویند: ما به وجود این صفات در خدا به معنایی که خودش اراده کرده، ایمان داریم، زیرا صفات خبری که از راه کتاب و سنت به ما رسیده جزو متشابهات است که باید علم بدان را به خدا واگذار نمود و اصل تنزیه را در مورد او مراعات کرد

ب- ماتریدیه برخلاف اشاعره، به حسن و قبح عقلی به شکلی خاص معترفند؛ یعنی می‌گویند: عقل، حسن و قبح بعضی افعال را درک می‌کند، اما نمی‌تواند بر خداوند واجب کند که باید کار حسن (همانند عدل) را انجام دهد و کار قبح (مانند ظلم) را ترک کند؛ زیرا کسی نمی‌تواند بر خداوند حکمرانی کند.

پاسخ: کار عقل فقط درک کردن است منتهی باید توجه به صفات کمالیه‌ای که عقل در خداوند سراغ دارد، می‌گوید: محال است خداوند با این صفات، عدل نوزد و یا ظلم کند.

مشترکات ماتریدیه و اشاعره

۱- جواز رؤیت خدا در آخرت. ۲- دفاع از مکتب اهل حدیث و رد بر معتزله.

مکتب کلامی ماتریدیه برخلاف اشاعره از رواج چندانی برخوردار نشد؛ زیرا از طرفی ابوالحسن اشعری در مرکز حکومت اسلامی یعنی عراق می‌زیست و دستگاه خلافت تنها از او حمایت کرد و از طرفی دیگر ماتریدیه همانند معتزله به عقل بهای بیشتری داد و این یک نقطه منفی در آن عصر به حساب می‌آمد.

مرجئه

پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن بنی امیه، برخی از مردم مسلمان در برابر خوارج که نه امامت علی (ع) را باور داشتند و نه خلافت معاویه را، فرقه تازه‌ای تشکیل دادند که مرجئه خوانده می‌شوند. اینان کسانی هستند که معتقدند: اگر انسانی مؤمن باشد، هیچ معصیتی به ایمان او ضرر نمی‌رساند، همان‌گونه که هیچ طاعتی، کفر کافر را جبران نمی‌کند و می‌گفتند: ایمان قول بدون عمل است. گویی ایشان ایمان را اختیار کرده و عمل را به کناری نهاده‌اند. زیرا معتقد بودند که اگر نماز نخوانند و روزه نگیرند، ایمان آنها را نجات می‌دهد. ظاهراً این نام (مرجئه) را از این سخن خدای تعالی گرفته باشند که «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِمِثْرِهِ» ، و عذاب را کلاً از تمامی مسلمین ساقط کرده بودند. «ارجاء» یا از ماده «ارجاء» است، یعنی که آنها از خدا، امید ثواب برای گناهکاران را دارند و یا از ماده «ارجاء» مشتق است و ارجاء یعنی تأخیر، زیرا که آنها حکم مرتکبان گناه کبیره را به آخرت موکول می‌داشتند. بنابراین، اساس مذهب مرجئه، خودداری از قضاوت یقینی به عذاب یا عفو گناهکارانی است که بدون توبه مرده‌اند. آنان این مسأله را به خداوند ارجاء می‌دهند و از همین رو، مرجئه خوانده می‌شوند.

نخستین کسی که «ارجاء» را طرح کرد و درباره آن سخن گفت، «ابومحمد حسن بن محمد بن حنیفه» بود. مرجئه پس از وی به چهار فرقه تقسیم شد: مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریّه و مرجئه صالحیه. و حسن از این گروه بود. او نامه‌هایی به شهرهای مختلف فرستاد و مردم را به «ارجاء» دعوت کرد. او عمل را متأخر از ایمان نمی‌دانست، بلکه می‌گفت: انجام عبادات و ترک گناهان، جزو ایمان نیست، و با از بین رفتن آنها، ضرری به ایمان نمی‌رسد. برخی نیز گفته‌اند: نخستین کسی که واژه «ارجاء» را در بصره مطرح کرد، «حسان بن بلالی حارثی مزنی» بود و برخی دیگر همین کار را به «ابوسلت سلمان» (در گذشته سال ۱۵۲ هـ) نسبت داده‌اند. بنابراین ارجاء یعنی تأخیر حکم مرتکب کبیره، به روز قیامت، به این معنا که نمی‌توان در دنیا به هیچ‌وجه حکم به بهشتی یا جهنمی بودن گناهکاری داد و از همین رو که می‌گویند خداوند عذاب آنها را به تأخیر انداخته است، مرجئه نامیده شده‌اند.

نخستین بار، این عنوان (مرجئه) بر کسانی اطلاق شد که نخست با علی علیه السلام بودند. اما پس از شهادت وی، گرد معاویه جمع شدند؛ همچون برخی از اصحاب جمل و غیره. و از آن رو به «مرجئه» خوانده شدند که با همه فرقه‌ها ائتلاف داشته و می‌گفتند: اهل قبله (مسلمانان) همه صرفاً با اقرار ظاهری به ایمان، مؤمن به حساب می‌آیند و برای همه آنها، امید بخشش داشتند.

آنان معتقد بودند: هر کس که برای امامت قیام کند و به کتاب و سنت رسول، آگاه باشد، استحقاق امامت را دارد و امامت تنها با اجماع همه امت، ثابت می‌شود.

پرسش

- ۱- بنیانگذار مکتب کلامی ماتریدیه کیست و سال تولد و محل زندگیش کی و کجا بود؟ ۲- دوتا از ویژگی‌های مهم ماتریدیه را بیان کنید. ۳- مشترکات ماتریدیه و اشاعره را به اجمال بنویسید. ۴- پیشینه مرجئه به چه تاریخی بر می‌گردد؟ ۵- واژه مرجئه به چه معناست؟ بیان کنید. ۶- مهم‌ترین عنصر اعتقادی مرجئه چیست؟ به اختصار بنویسید.